

متن آموز



رفقا!

مجموعه مقالات حاضر از سری متن های آموزشی است که جهت آموزش پایه ای رفقا در حوزه های مختلف مورد استفاده قرار میگیرد. از آنجا که مقالات حاضر الزاماً از کانال آموزش در حوزه ها میسر میگردد، لذا از چاپ و انتشار بیرونی آنها خودداری میکنیم.

بدیهی است پس از اتمام یک دوره آموزش، و استخراج مقالات تکمیلی، از طرف رفقای مسئول مجموعه آنها مجدداً مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و سپس انتشار بیرونی خواهد شد. بنا بر این نوشته حاضر بصورت درونی در اختیار رفقا قرار میگیرد.

توضیح:

متون حاضر از طرف " کمیته خارج از کشور سازمان " در اختیار اسحق های هوادار قرار گرفته تا همزمان با رفقای سازمان در داخل بتوانیم از آنها استفاده نمائیم. انتظار داریم که رفقا نسبت به توضیح فوق احساس مسئولیت لازم را نمایند.

سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا
هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

"پس از آنکه بر مارکس محقق شد که رژیم اقتصادی پایه‌ایست که روبنای سیاسی بر آن قرار گرفته است، توجه خود را بیش از پیش به بررسی رژیم اقتصادی معروف داشت." (سه منبع و سه جزء مارکسیسم)

مادر فصل پیش دیدیم که بایست ما تریبالیم دیالکتیک به زندگی اجتماعی این نکهت مسلط شد که اقتصاد هر جامعه آن مبنای اساسی است که بر روی آن روبنای سیاسی شکل می‌گیرد. بنابراین وقتی که نقش سرمایه‌مهم اقتصاد روشن شد، مارکس بمنظور بررسی ماهیت نظام سرمایه‌داری به مطالعه و تحقیق در اقتصاد سیاسی پرداخت. اقتصاد سیاسی پیش از مارکس، در انگلستان که پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری در آن دوران بود، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نموده بود. آدام اسمیت معتقد بود که کار معیار واقعی ارزش مبادله‌ای هر کالا است و ریکاردویکی دیگر از علمای علم اقتصاد کلاسیک انگلستان بر این اعتقاد بود که ارزش کالا تنها بوسیله مقداری کار که برای تولید آن مصرف شده است تعیین می‌گردد.

این هردو اقتصاد دان انگلیسی ضمن تحقیق و بررسی خود در نظام اقتصادی سرمایه‌داری "تالیوده تئوری ارزش مبتنی بر کار را ریختند" که پس کارل مارکس کار آنها را ادامه داد و این تئوری را مبسط داد. هر چند علم اقتصاد بورژوازی انگلستان در دوران اسمیت و ریکاردو نظام سرمایه‌داری را نه بعنوان یک مرحله موقتی از تکامل تاریخ بلکه نظامی ابدی می‌دانست، با این وجود مادام که هنوز تضادهای طبقاتی محدود کافی نفع نگرفته و مبارزه طبقاتی کاملاً آشکار نشده بود، دارای جنبه علمی بود. بقول مارکس "مادام که علم اقتصاد بورژوازی است یعنی تا وقتی که نظم سرمایه‌داری را بحای اینکه یک مرحله موقتی از تکامل تاریخ بدانند، شکل آخر و قطعی تولید اجتماعی می‌انگارد، وجهه علمی آن فقط تا موقتی است که مبارزه طبقاتی هنوز آشکار نشده و بادر پدیده‌های مجزا ظهور می‌کند.

انگلستان را بطور مثال بگیریم. اقتصاد کلاسیک آن مربوط به دوره ایست که هنوز مبارزه طبقاتی توسعه نیافته است. آخرین نماینده بزرگش در این علم ریکاردو است که بالاخره پایه تحقیقاتش را عالم سرمایه ستفاد منافع طبقاتی، اختلاف مزد و بهره و بهره مالکانه قرار داد ولی با کمال ساده لوحی این اختلاف را یکی از نوا مس طبیعی اجتماعی میدانست.

اینجا دیگر عام اقتصاد بورژوازی سرحد غیر قابل عبور خود رسیده بود. با سال ۱۸۳۰ بحران قطعی یکبار برای همیشه سر رسید. در فرانسه و انگلستان بورژوازی قدرت سیاسی را بچنگ آورده بود. ز این تاریخ، مبارزه طبقاتی عملا و نظرا شکلهای شدیدتر و تهدید آمیزتر بخود گرفت و ناقوس مرگ اقتصاد علمی بورژوازی را بعدا در ورد" . این گفتار برای چاپ دوم ۱۸۷۳ - کاپیتال،

و سرانجام تئوریهای اقتصادی مارکس بود که یک علم اقتصاد حقیقتا علمی را پایه گذاری کرد و وضعیت واقعی پرولتاریا را در نظام سرمایه داری تشریح نمود و سر این جامعه را که همانا ارزش اضافی است، فشا نمود. مارکس در دیباچه چاپ اول "سرمایه" می نویسد: " آنچه را که من قصد دارم در این اثر تحقیق کنم شیوه تولید سرمایه داری و مناسبات تولید و مبادله های منطبق با آنست". او تحقیق خود را در نظام سرمایه داری و تجزیه و تحلیل آن نظام بمنظور بررسی ماهیت آن، ابتدا از کالا آغاز می کند. چرا؟ برای اینکه در این نظام تولید کالا سلط است. محصولاتش تولید میشوند نه برای معارف عمومی بلکه برای فروش در بازار است.

آنچه که در یک جامعه سرمایه داری تولید می شود از یک سوزن لباس سازی گرفته تا عظیم ترین و پیچیده ترین دستگاهها همه بمنظور فروش سورت می گیرند. پیش از آنکه اساسا تولید کالائی بوجود آید، محصولات برای رفع نیاز مندیهای شخصی و نه برای فروش تولید می شدند، بنابراین

این محصولات به کالاتبدیل نمی‌شدند. با ازم پاشیدگی کمون اولیه، تولید برای مبادل و تولید برای فروش و خلاصه کلام تولید کالاتبدیل پدید آمد. شرایط لازم برای پیدایش تولید کالاتی این بود که اولاً مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و محصولات پدید آمده باشد و ثانیاً تقسیم اجتماعی کار شکل گرفته باشد یعنی اینکه هر تولیدکننده‌ای به تولید محصولات معین... می‌پردازد. اما این هنوز تولید ساده کالا بود و هنوز تولید کالاتی لاجنبه مسلط و همگانی به خود نگرفته بود. در دوره برده‌داری و فئودالی وضع بر این منوال بود.

اما برای اینکه تولید کالاتی ساده به تولید کالاتی سرمایه‌داری تبدیل شود لازم بود که نیروی کار نیز به کالاتبدیل شود و بدین طریق تولید کالاتی لاجنبه مسلط و همگانی بخود بگیرد. پس می‌بینیم آنچه که شرایط تولید کالاتی است عبارت از مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و محصولات و نیز تقسیم اجتماعی کار و آنچه که تولید کالاتی ساده را از تولید سرمایه‌داری متمایز می‌سازد اینست که در تولید کالاتی ساده کار شخصی تولید کننده هنوز اساسی است در حالیکه در تولید کالاتی سرمایه‌داری نیروی کار نیز به کالا تبدیل شده است.

بنابراین در جامعه سرمایه‌داری تولید کالا مسلط است و "ثروت اجتماعی که در آنها تولید سرمایه‌داری حکم فرماست بشکل ساده عظیمی از کالا" جلوه گر میشود. هر کالا جداگانه شکل ابتدائی آن بشمار میرود.

بنابراین تحقیق ما از تحلیل کالا آغاز میشود" (کاپیتال - مارکس) و همین نیز در اینباره چنین می‌نویسد: "مارکس در "سرمایه" ابتدا ساده‌ترین، عادی‌ترین، اساسی‌ترین و عمومی‌ترین مناسبات جامعه بورژوازی (کالاتی) را که میتوان همه روزه و میلیاردها بار مشاهده کرد تحلیل می‌کند. تبادل کالا، تحلیل در این ساده‌ترین پدیده، در این "سلول" جامعه بورژوازی کلیه تضادهای (و همینطور نطفه کلیه تضادهای)

جامعه مدرن را مکشوف میسازد . توضیحات بعدی تکامل (هم رشد هم حرکت) این تفادها و این جامعه را در یکایک اجزایش از ابتدا تا انتهایه نشان می‌دهد. (در باره دیالکتیک - لنین)

فصل اول کالا

کالا اولا شیئی است که با خواص خود یکی از احتیاجات انسانی را برطرف میکند. "کالا مقدمتا یک شیئی خارجی است. چیزی است که بواسیله خواص خویش یکی از نیازمندیهای انسانی را برمیآورد". خواه مستقیما این احتیاج را برطرف کند، مانند نان، لباس و غیره و خواه غیرمستقیم مثل ابزار و وسایل تولید. ثانیا - شیئی است که با شیئی دیگر مبادله می‌شود یعنی نه برای مصرف بلکه برای فروش تولید شده باشد.

اینکه یک شیئی خصوصیات دارد که احتیاجات انسانی را برطرف می‌کند، سودمندی یا مفید بودن آنرا نشان می‌دهد. این سودمندی باعث می‌شود که یک شیئی دارای ارزش مصرفی بشود. پس خصوصیت مفید بودن یا "سودمندی شیئی است که آنرا ارزش مصرف می‌کند".

اما میدانیم که مقدار معینی از یک شیئی سودمند (ارزش مصرف) با مقدار معینی از یک شیئی سودمند دیگر مبادله می‌شود. نسبت معینی که برطبق آن یک شیئی سودمند با عبارت دیگر ارزش مصرف با ارزش مصرفی دیگر مبادله می‌شود. ارزش مبادله‌ای کالا را بهمان می‌کند؟ ارزش مبادله نخست مانند رابطه کمی با نسبتی حلوه می‌کند که بر طبق آن ارزشهای مصرف از بکنوع با ارزشهای مصرف نوع دیگر مبادله می‌شوند. نسبتی که دائما با زمان و مکان تغییر می‌کند.

یک کیلوگرم با چهار قرص نان، ۲ متر پارچه، و... معاوضه می‌شود. حال این سؤال مطرح است که چگونه کالاهائی که از لحاظ کیفیت متفاوتند و غیر قابل مقایسه‌اند، وقتی که میخواهند با هم معاوضه

شوند در برابر هم قرار میگیرند و به نسبت معینی مساوی و معادل هم فرض می‌شوند؟ چه چیزی است که سبب میشود چند چیز مختلف معاوضه گردد. و مثلاً یک کیلو گندم = چهار قرص نان = ۲ متر پارچه و غیره دانسته شود؟ یک چیز مشترک در همه اینها با وجود داشته باشد تا بتوان بحسب آن این کالاهای با کیفیتهای مختلف و مقیاسهای کمی مختلف را سنجید و معادل و مساوی هم قرار داد. همین که ما می‌بینیم یک مقدار گندم با یک مقدار نان و یک مقدار پارچه و..... مساوی و معادل دانسته می‌شوند نشان دهنده این است که یک عامل مشترک در این اشیاء مختلف باید وجود داشته باشد.

"اس عامل مشترک نمیتواند یک خاصیت طبیعی معین هندسی، فیزیکی یا شیمیایی کالاهای باشد. خواص طبیعی فقط تا اندازه‌ای بحساب می‌آیند که کالاهای سودمند می‌کنند و بالنتیجه ارزش مصرفی بوجود می‌آورند. پس باید از این خواص یا عبارت دیگر از ارزش مصرفی کالاهای چشم پوشیم و وقتی که ارزش مصرفی یک کالا کنار گذاشته شود، تنها چیزی که باقی میماند این است که این کالاها محصول کارند.

(در همین جا بطور حاشیه‌ای متذکر شویم؛ چیزهایی نظیر آب، هوا و غیره وجود دارند که دارای ارزش مصرفی اند، اما کالایی نیستند چرا که محصول کار نیستند و برای مبادله تولید نشده‌اند، از این رو دارای ارزش مبادله‌ای هم نیستند) اما کدام کار؟ کار کشت و رز؟ نانوا؟ بافنده؟ هیچ‌دام! چرا که این کارها با هم متفاوتند، کار کشت و رز که گندم تولید می‌کند، از نظر کیفی با کار نانوا، بافنده و غیره متفاوت است. این انواع مختلف کار، کار مشخصی اند که همان ارزش مصرفی یک کالا را می‌سازند، که در گندم، نان، غیره تجسم یافته است. و ما هنگامیکه از خصوصیت مشترک کالاهای صحبت می‌کردیم با چشم پوشی از ارزش مصرفی آنها در حقیقت از کار محتمل یا باعتبارت دیگر کار مشخصی که صرف تهیه فلان کالا شده و ارزش مصرفی آن کالا را می‌سازد، صرف نظر کرده بودیم. یعنی از کارهای گوناگون کشت و رز، بافنده نانوا و

غیره چشم پوشیده بودیم. چرا که بقول ما رگس وقتی ما از ارزش مصرف آن صرف نظر می‌کنیم، در عین حال از عوامل مادی و صوری که موجب ارزش مصرف هستند چشم پوشیده‌ایم. این دیگر میز، خانه، ونخ و یا فلان شیئی مفید دیگر نیست. با زائل شدن صفت مفید محصول کار، خاصیت مفید کارهایی که این محصول معرف آنست زائل می‌گردد. و بنا بر این اشکال مختلفه مشخص این کارها نیز ناپدید می‌گردد.^۱

پس هنگام صحبت از این خصوصیت مشترک منظور کار مجسم نیست با چشم‌پوشی از ارزش مصرفی این کالاها و مختلفه اشکال کار مشخص نیز ناپدید می‌گردد و "دیگر از هم تمیز داده نمی‌شوند. مجموع آنها به کارهای همانند بشری تبدیل می‌گردد. این کار همانند بشری، کار بدون تمایز، کار مستقل از شکل مجسم آن "صرف نیروی کار انسانی بدون توجه به شکل مصرف آن" کار محرد است "هرگاه از شکل مشخص فعالیت تولیدی و در نتیجه از صفت مفید کار صرف نظر شود آنچه باقی میماند اینست که کار، صرف مقداری از نیروی کار بشری است. دوزندگی و بافندگی با اینکه فعالیت‌های تولیدی کیفی متفاوتی هستند هر دو عبارت از مولد مصرف نمودن دماغ، عضلات، اعصاب، و دست انسانند و غیره و بدین معنی هر دو کار انسانی بشمار می‌آیند. اینها فقط دو شکل مختلف از مصرف کار انسانی هستند. اینک تنها چیزی که میتوان گفت اینست که در همه این کالاها مقداری کار انسانی بکنواخت مصرف شده است. یعنی وجه مشترک همه این کالاها در این است که نیروی کار انسانی در آنها مصرف شده است و مقداری از کار بشر در آنها انباشت شده است.

اشیاء مزبور از جهت اینکه تبلور این ماده مشترک اجتماعی هستند، ارزش بشمار می‌آیند. ارزش کالاها نامعامل مشترکی است که در رابطه معاضه با ارزش مبادله کالا نموده می‌شود. پس کالاها با این دلیل با یکدیگر قابل مقایسه اند و در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند که محصول کارند و هر کدام دارای مقدار معینی کار

۱- کلیه جملاتی که بین گیومه گذشته شده است نقل از "کاپیتال" است

هستند و این امر با آنها ارزش می‌بخشد. حال باید دید که چگونه باید مقدار ارزش هر کالا را سنجید؟ از آنجا که ارزش هر کالا زائیده کار است مقدار آن نیز از طریق مقدار کار صرف شده در آن و بحسب طول زمان، ساعت، روز، هفته... سنجیده می‌شود. در اینجا ممکن است گفته شود که اگر ارزش یک کالا بر حسب مقدار کاری که صرف آن شده معین می‌شود پس "هر قدر انسان تنبل تر و بی‌مهارت تر باشد بهمان میزان ارزش کالایش بیشتر خواهد شد. زیرا برای ساختن کالای مزبور وقت بیشتری بکار برده است؛ اما این برداشت نادرست است، چرا که قبلا توضیح داده شد، کاری که ارزش یک کالا را تشکیل می‌دهد، کار مساوی، صرف نیروی کار همانند بشری است. در اینجا کار جامعه بطور کلی که در کالا نهفته است در نظر گرفته می‌شود و کار فردی بمعنای نمونه متوسط کار اجتماعی، چون تولید کنندگان کالاها تعداد زیادی هستند که هر کدامشان مقادیر مختلفی کار صرف تولید کالاهای یکسان می‌کنند، پس میزان ارزش را نمی‌توان بوسیله کارتک آنها اندازه گیری کرد بلکه مقدار ارزش یک کالا با زمان کاری که اجتماعا برای تولید آن کالا لازم است تعیین می‌شود. بنا بر این در تولید کالا نیز فقط زمان کاری مورد استفاده قرار می‌گیرد که بطور متوسط لازم است یا عبارت دیگر زمان کاری که اجتماعا ضرورت دارد: زمان کار اجتماعا لازم عبارت از زمان کاری است که با موجود بودن شرایط تولید مادی اجتماعی و با حد متوسط اجتماعی مهارت و شدت کار لازم است تا بتوان ارزش مصرفی را بوجود آورد... بنا بر این فقط مقدار کار اجتماعا لازم یا زمان کاری که اجتماعا برای ساختن ارزش مصرفی ضروری است، تعیین کننده مقدار ارزشی آن است."

پس کالاهایی که دارای یک مقدار مساوی کارند یا طی زمان کار واحدی تولید می‌شوند، دارای ارزش واحدی هستند و مقدار ارزشی یک کالا در صورتیکه زمان لازم برای تولید آن در اثر تکامل علوم و فنون، پیشرفت نیروهای مولده و غیره تغییر کند، تغییر می‌کند.

در اینجا باید بیک مسئله دیگر نیز اشاره کرد که وقتی از مقدار کار اجتماعی لازم صحبت می‌کنیم، منظور مقدار کار ساده اجتماعی لازم است. علت این مسئله نیز این است که برخی کارها تخصصی یا مرکبانه، یعنی کارهایی هستند که به آموزش و تخصص و تعلیمات مخصوص نیاز دارند. از اینرو در مقایسه با کار ساده یعنی کار کارگری که هیچگونه آموزش کافی ندیده و تخصصی نداشته باشد در مدت زمان واحدی ارزش بیشتری تولید می‌کند، مثلاً روشن است که کاریک کارگر آموزش دیده و متخصص فلان کارخانه ماشین سازی در مدت یک ساعت ارزشی بسیار بیشتر از یک ساعت کاریک کارگر ساده ساختمانی تولید می‌کند. بنابراین در محاسبه مقدار ارزش کالاها، کار مرکب به کار ساده تحویل می‌گردد. "نسبت‌های مختلفی که بر طبق آن انواع متفاوت کار به کار ساده چون واحد سنجش خویش تحویل می‌گردد، بدون اطلاع تولید کنندگان بوسیله عملی اجتماعی برقرار می‌شود."

پس تاکنون روشن شد که کالا دارای ماهیت دوگانه است، وحدتی است از ارزش مصرفی و ارزش و اینکه ماهیت دوگانه کالا با ماهیت دوگانه کار نهفته در کالا یعنی کار مشخص و کار مجرد توضیح داده می‌شود. "دنباله تحقیقات ما را بسوی ارزش مبادله به‌عناوین نحوه بیان ضروری یا مظهر ارزش باز می‌گرداند."

دیدیم که ارزش یک کالا از طریق کار بوجود می‌آید. اما هر چه کالائی را از نظر بگذارید نمی‌توانید این ارزش را لمس کنید، بلکه این واقعیت ارزشی کالاها بیان کننده وحدت اجتماعی کار انسانی است، پس امری صرفاً اجتماعی است و "این واقعیت فقط می‌تواند در رابطه اجتماعی کالا به کالا ظاهر گردد، در واقع ما از ارزش معاوضه یا رابطه مبادله‌ای کالا حرکت کردیم تا ارزشی را که در درون آن پنهان است بدست آوریم. اکنون لازمست از نوبت این شکل بروز ارزش برگردیم." به عبارت دیگر ارزش هر کالائی از طریق کاری که صرف آن شده است بوجود می‌آید، اما در

حریان مبادله کالاها یعنی از طریق ارزش مبادله‌ای آشکار میگردد. ارزش مبادله‌ای کالاها شکل بیان ارزش، شکلی است که از طریق آن ارزش هر کالا خود را نشان میدهد.

بقول مارکس هرکس هرچه نداند این را میدانند که کالاها دارای یک شکل مشترک، ارزشند، این شکل مشترک پول است. بنابراین لازمست که آغاز پیدایش شکل پول و بدین طریق تکامل شکل ارزش (ارزش مبادله) را از ساده‌ترین و پنهان‌ترین صورتش تا خیره‌کننده‌ترین شکلش یعنی شکل پول تعقیب نمود.

ساده‌ترین شکل ارزش رابطه ایست که بین یک کالا و کالای دیگر از نوع مختلف برقرار میشود. یا به عبارت دیگر ساده‌ترین شکل ارزش، بیان ارزش یک کالا در کالائی از نوع دیگر است. فی‌المثل ه‌آذرع پارچه یکدست لباس این دو کالا در اینجا دو نقش متفاوت را ایفاء می‌کنند. "پارچه ارزش خود را در یک دست لباس بیان می‌کند و لباس بعنوان وسیله این بیان ارزش بکار میرود." ارزش کالای اول خود را در شکل ارزش نسبی یافته است. در صورتیکه کالای دوم یعنی یک دست لباس بمثابه معادل عمل کرده است، یعنی خود را در شکل معادل میابد. یکدست لباس معادل یا به عبارت دیگر هم ارزش ه‌آذرع پارچه است. ه‌آذرع پارچه کالائی است که ارزش آن در ارزش مصرف کالای دیگر بیان میگردد. و یکدست لباس کالائی است که بوسیله آن ارزش ه‌آذرع پارچه نموده میشود. به عبارت دیگر وسیله نعایش ارزش کالای دیگر است. در ساده‌ترین شکل ارزش، ارزش یک محصول بحسب ارزش مصرفی محصول دیگر بیان میشود. ارزش ه‌آذرع پارچه در ارزش مصرفی یک دست لباس بیان میگردد.

مارکس می‌نویسد: "شکل ارزش نسبی و شکل معادل جهانی هستند که ضرورتاً بهم وابسته‌اند، متقابلاً لازم و ملزوم یکدیگر و جدا نشی‌ناپذیرند ولی در عین حال نوکهای دافع و مخالف یکدیگر یعنی قطبهای اکسپرسیون"

ارزشی واحد هستند.

هنگامیکه در کمون اولیه مبادله پیدا شد، این مبادله در آغاز خودش محدود بود و اتفاقی و تصادفی صورت میگرفت و در آن زمان، هر محصول مستقیماً با محصول دیگر مبادله میشد. مثلاً آکلیو گندم با آگوسفند یا یک تبر با ۵ متر پارچه معاوضه میشد. این مرحله از تکامل با شکل ساده ارزش متناسب بود. راز هر شکل ارزشی در این شکل ساده ارزش پنهان است. ساده‌ترین اکسپرسیون ارزش مثلاً ۲ ذرع پارچه = یک دست لباس خود را = حل معمای شکل معادل را بدست میدهد.

شکل ساده ارزشی یک کالا در رابطه ارزشی یا مبادله‌ای آن با کالای انواع دیگر جای دارد... همینکه کالای در مقام "ارزش مبادله" قرار گرفت، ارزشش خود بخود بیان شده است. هنگامی کالاها دو گانگی خود را (ارزش مصرفی و ارزش) آشکار می‌سازند که ارزش آنها صورت تحلیلی و جزء ای بیاید. یعنی شکل ارزش مبادله پیدا کند. تضادی که در درون هر کالا بین ارزش مصرفی و ارزش نهفته است بوسیله یک تضاد خارجی یعنی بوسیله رابطه دو کالا نمودار می‌شود. شکل ساده ارزش یک کالا عبارت از شکل ساده تحلیلی تضادی است که بین ارزش مصرفی و ارزش در درون کالا نهفته است.

محصول کار همیشه یک شئی مصرفی است اما فقط در مرحله معینی است که به کالای تبدیل میشود و آن هنگامی است که کار مصرف شده در تولید یک چیز سودمند به ارزش آن تلفی گردد.

پس "شکل ساده ارزش یک کالا در عین حال شکل کالای ساده حاصل کار است" و نیز "بنا بر این تکامل شکل کالای با تحول شکل ارزشی انطباق دارد. شکل ساده به مثابه شکل جنینی ارزش با پیدای یک سلسله تحولات بگذرد تا به شکل قیمت برسد." با پیشرفت مبادله و تغییراتی که در سطح زندگی و نیروهای مولد صورت گرفته دیگر این شکل ساده ارزش کافی نبود و می‌بایستی جای خود را به شکل منکامل‌تری بدهد. کم‌کم شکل تام یا گسترش یافته ارزش بدید آمد.

اکنون دیگر ارزش یک کالا میتواند در یکسری کالاها بیان شود.
 ۲۰ متر پارچه = یک دست لباس یا = ۱۰ فونته چای یا = ۴۰ فونته قهوه یا = یک
 چارک گندم ... به عبارت دیگر

= یک دست لباس

= ۱۰ فونته چای

۴۰ متر پارچه = ۴۰ فونته قهوه

= یک چارک گندم

درست است که در این شکل ارزش نیز ارزش ۴۰ متر پارچه در کالای
منفرد دیگری مثلا لباس، چای و غیره بیان میگردد اما در مجموع این
 کالا خواه لباس، چای، قهوه و گندم باشد فرقی ندارد. ارزش کالائی
 مانند پارچه اکنون بوسیله عوامل بیشماری از جهان کالاها بیان
 شده است. بیکر هر کالای دیگر آینه ایست که ارزش پارچه در آن
 منعکس میشود. پس اکنون دیگر یک کالا بوسیله شکل ارزشی خود نه تنها
 با یک کالای منفرد دیگر در رابطه اجتماعی قرار میگیرد بلکه با مجموعه
 - ای از کالاها نیز ارتباط می یابد. در عین حال اینکه این کالاها
 فی المثل ۴۰ متر پارچه ارزش خود را در یک سلسله از کالاها بیان میکنند،
 نشان می دهد که شکل بخصوص ارزش مصرفی، مثلا لباس، چای قهوه و غیره
 برای ارزش کالائی تفاوت است. اگر در گذشته یعنی در شکل ساده ارزش
 ممکن است تصادفی باعث شده باشد که دو محصول بسا نسبت های
 معینی با یکدیگر مبادله شوند، در این شکل دوم یعنی شکل گسترش
 یافته ارزش، ارزش خود را نمودار می سازد "بدینسان روشن میشود که
 مبادله تنظیم کننده مقدار ارزش نیست، بلکه بعکس مقدار ارزشی
 کالا است که روابط مبادله ای را تنظیم میکند."

در این شکل ارزش با هم مبادله مستقیم یک کالا با کالا دیگر حاکم
 است، اما هرچه مبادله پیشرفت کرد نقاشی این شکل ارزش نیز آشکار
 میگردد. هر کالائی می باید ارزش خود را در تعداد بیشماری کالا بیان

کند، بهرور اینکه یک کالا بیشتر مورد احتیاج مردم قرار می‌گیرد و یک کالا ارزش خود را در تعداد زیادی کالاهای دیگر بیان می‌کند، ضرورتاً دارندگان کالاهای دیگر می‌باید احساس خود را با آن کالا مبادله کنند و بنابراین این ارزش کالاهای مختلف خود را در این کالای سوم یعنی پارچه بیان می‌نمایند. در چنین حالتی معادله معکوس می‌شود، و همه کالاها ارزش خود را در یک کالای واحد بیان می‌کنند و کالائی که برای بیان ارزش کالاهای گوناگون بکار می‌رود نقش معادل عام را ایفاء می‌کند یعنی معادله بالا به شکل زیر تغییر می‌کند.

یک دست لباس =

۱۰ افونہ چای = ۴ متر پارچه

۲۰ افونہ قهوه =

یک چارک گندم =

اینک دیگر شکل تام یا گسترش یافته ارزش به شکل عام ارزش تکامل می‌یابد. این زمانی است که چندین کالای مختلف با یک کالای واحد مبادله میشوند. شکل ساده ارزش مخصوص زمانی بود که "محصول کار در نتیجه مبادلات اتفاقی یا تعادلی به کالا تبدیل می‌گردد". شکل گسترش یافته یا "شکل دوم کاملتر از شکل اول ارزش یک کالا را از ارزش مصرفش مشخص می‌کند. زیرا در چنین حالتی مثلاً ارزش لباس در برابر شکل طبیعی خویش با متنوع ترین اشکال روبرو می‌شود. هم با پارچه برابر است هم با آهن و چای و غیره، با هر چیز دیگری برابر است جز با خود لباس...". شکل گسترش یافته ارزش در واقع وقتی ظهور می‌کند که یک حاصل کار مثلاً دام در مقابل کالاهای مختلف دیگر نه بر سیل استثناء بلکه بنا بر عادت مبادله می‌شود.

اما شکل تازه ای که بدست آمده ارزش همه کالاها را در نوع واحدی از کالا مانند پارچه که از مجموع جدا شده است بیان مینماید و بنا بر این ارزش عموم کالاها را بر حسب سنجش آنها با پارچه تعیین می‌کند. اکنون ارزش هر کالا در مقام سنجش با پارچه‌ها نه تنها از ارزش مصرف ویژه خود متمایز میگردد بلکه با هر ارزش مصرف دیگری متفاوت است و درست بهمین جهت است که با عموم کالاها مشترکاً بیان میشود. پس در حقیقت این شکل است که کالاها را بمنزله ارزش با یکدیگر در ارتباط قرار میدهد و با موجب آن میشود که کالاها در برابر یکدیگر مانند ارزشهای مبادله ظاهر گردند. اما در اینجا با زهم این نقص وجود دارد که در مناطق مختلف کالاها و مختلف نقش معادله‌ها را ایفاء میکردند. بتدریج در اثر پیشرفت تولید و مبادله ضرورت تبدیل این معادله‌ها به یک معادله واحد پیش آمد "کالای معین طی تاریخ این مقام ممتاز را بدست آورده است" و آن طلاست. بدین طریق فلزات قیمتی چون طلا نقش این معادل واحد را ایفاء کردند و بدین طریق شکل پولی ارزش پدید آمد. اکنون معادله به شکل زیر درمیآید:

۲۰ ذرع پارچه =

یک دست لباس =

۱۰ افوندهای = ۲ اونس طلا (زر)

۴۰ فونده قهوه =

یک چارک کندهم =

"در گذران شکل اول به شکل دوم و از شکل سوم به سوم تغییراتی ذاتی بروز میکند. در صورتیکه بعکس تسهات تفاوت بین شکل سوم و چهارم اینست که به جای پارچه زر همان وظیفه‌ای را که در شکل سوم معده پارچه بود یعنی وظیفه معادل عام را ایفاء میکند. "در اینجا زر یعنی طلا تنها از این جهت در برابر کالای دیگر وظیفه پول را انجام میدهد که سابقاً بعنوان کالا در مقابل آنها برار داشت و عمل معادل بودن را در تمام حالات انجام داده است "رفته

رفته در میدان کمابیش وسیعی و تلیفه معادل عام را عهده دار گردید. بعضی اینکه در بیان ارزش همان کالا انحصار این مقام بر وی مسلم شد عنوان پول - کالا یافت و درست از لحظه ای که دارای سمت پول - کالائی میشود شکل چهارم از شکل سوم متمایز میگردد و شکل عام ارزش صورت پول بخود میگیرد. بنا بر این ارزش ساده ونسبی کالائی چون پارچه و سیله کالای دیگری مانند زر که سمت پول - کالائی یافته است شکل بها یا قیمت را بوجود میآورد. پس شکل بهای پارچه چنین است :

۲۰ ذرع پارچه = ۲ اونس زر یا اگر نام پولی دوا اونس زر آلیزه استرلینگ باشد پس شکل بهای پارچه چنین است : ۲۰ ذرع پارچه = دوا آلیزه استرلینگ
 دشواری مفهوم شکل پول در درک شکل معادل عام بنا بر این در شکل کلی ارزش یعنی در حالت سوم اگر به عقب برگردیم این شکل خود بصورت گسترش یافته ارزش یعنی حالت دوم تبدیل میشود. و عامل تشکیل دهنده حالت دوم نیز حالت اول است یعنی چنین :

۲۰ ذرع پارچه = یک دست لباس یا کالای = بنا بر این شکل ساده کالایشه شکل پول است .

خطت بیت مانند شدن (فتیشیستی) کالا و آزان - تا وقتی که کالا از نظر ارزش مصرفی آن مورد توجه قرار گیرد هیچ جزا سرار آمیزی در آن وجود ندارد، خواه از نظر خواص آن که یکی از نیازهای انسانی را ارضاء می کند یا از این جهت که این خواص محصول کار انسانند در نظر گرفته شود.
 وقتی که یک شیئی مثلا جوت تغییر داده میشود، و به یک میز تبدیل میگردد، این تغییری است در جهت ارضاء یکی از نیازهای انسان هنوز در آن شیئی چیز معاشی و اسرار آمیزی وجود ندارد. این هنوز یک شیئی محسوس عادی است اما بقول مارکس "همین که بصورت کالا درآید به شیئی محسوس غیر قابل لمس تبدیل میگردد." پس این جنبه عرفانی و اسرار آمیز کالا از ارزش مصرفی آن سرچشمه نمیگردد بلکه از شکل کالائی آن منشاء میگیرد.

در حائمه‌ای که محصولات کار به کالاتمدیل میشوند در رابطه اجتماعی میان انسانها ، بصورت رابطه بین اشیاء حلوه میکند. هنگامیکه محصول به کالاتمدیل میگردد خلقت اجتماعی کار انسان بگونه‌ای نموده میشود که گویا اینها صفات مادی خود محصولات کار و خواص اجتماعی ذاتی خود آنها هستند و "بزرگ رابطه اجتماعی تولیدکنندگان را با مجموع کار بصورت یک رابطه اجتماعی که خارج از ایشان و بین خود اشیاء وجود دارد ، نمایش میدهد." همانگونه که در دنیای مذهبی "محصولات دماغ انسانی زندگی خاصی یافته همچون چهره‌های مستقلى بین خود و با انسان در رابطه قرار گرفته‌اند ، در کالاتمدیل حاصل دسترئج انسان چنین حلوه میکند ، این همان چیزی است که من فیشیم نامیده‌ام ، صفتی که تا محصولات کار بصورت کالادر میاید به آنها می‌چسبند و سپس جزء لاینفک تولید کالائی میگردد . بسا براس فیشیم کالاز خاصیت اجتماعی مخصوص کار ناشی میگردد . اشیاء مصرفی به این جهت کالائی شوند که این اشیاء محصول کارهای خصوصی مستقل از یکدیگر ساخته شده هستند . کلیت این کارهای خصوصی مجموع کار اجتماعی را تشکیل میدهد ، چون تولیدکنندگان ابتدا از طریق مبادله محصولات کار خویش با همدیگر تماس اجتماعی حاصل میکنند ، پس صفات اجتماعی خاص کارهای شخصی شان ابتدا در درون این مبادله نمودار میگردد . "سبا براس بنظر تولیدکنندگان مناسبات اجتماعی کارهای خصوصی آنها همچنانکه هست حلوه می‌کند ، یعنی نه به معنای مناسبات روابط اجتماعی بین اشخاص در مورد کارهای که انجام داده‌اند بلکه مانند مناسبات شئی اشخاص و روابط اجتماعی اشیاء نخست در درون مبادله است که محصولات کار دارای واقعیت ارزشی اجتماعی و همانند میشوند . واقعیتی که ذاتاً از شیئیت سودمند و متنوع آنها متما یز است ." خلاصه کلام اینکه در شرایط تولید کالائی مناسبات اجتماعی بین انسانها در جریان تولید تازه از طریق مبادله اشیاء بصورت کالائیکار میگردد . درست همانگونه که انسان اولیه بت‌هایی را که بدست

خود می‌ساخت و آنرا می‌پرستید و سرنوشت خود را وابسته به آن می‌ساخت
همینطور سرنوشت تولید کنندگان با سرنوشت نیکی که ساخته است وابستگی
می‌ابد.

www.KetabFarsi.com

فصل دوم : روش مبادله

دارندگان کالاها یا یکدیگر را یا خود را با یکدیگر مبادله کنند. هر کالائی برای دارنده خود فاقد ارزش مصرف است و برای دیگری دارای ارزش مصرف. این امر سبب میگردد که کالا از دستی بدست دیگر برود و همین امر مبادله آنها را عملی میسازد. امر مبادله کالاها را بعنوان ارزش در برابر یکدیگر قرار میدهد و موجب تحقق یافتن ارزش آنها میگردد. پس کالاها بیش از آنکه بتوانند بصورت ارزش مصرف مورد استفاده قرار گیرند یا بعنوان ارزش تحقق یافته باشند. اما از طرف دیگر قبل از اینکه بتوانند بمثابه ارزش تحقق یابند لازم است که ارزش مصرف آنها محرز گشته باشد... لیکن فقط مبادله است که میتواند نشان دهد آیا برای دیگران مفیدند یا نه "پس باید دیدیم که امر مبادله ضرورت معادل عام را پدید آورد و در اثر سیر تحول اجتماعی این وظیفه معادل عام بودن را بول بازی میکند" تیلور بول محصول جبری و ضروری مبادله است که بوسیله آن محصولات متنوع کار عملاً با یکدیگر در مقام تساوی قرار میگیرند و در نتیجه عملاً معادل به کالا میشوند.

برای اینکه اشیاء با یکدیگر مبادله شوند باید مالکیت خصوصی بر آنها وجود داشته باشد. در کمون اولیه این امر وجود نداشت و در نتیجه "مبادله کالاها هنگامی آغاز میگردد که زندگی اشتراکی پایان مییابد" در ابتدا مبادله امری اتفاقی بود. اما بمرور بیک جریان منظم اجتماعی تبدیل شد و محصولات عمدتاً بمنظور مبادله تولید می شدند. از این لحظه ارزش مصرفی و مبادله ای از یکدیگر تفکیک میگردند. اما محصول مورد مبادله در آغاز هنوز شکل ارزشی مستقل معامله صورت نمیگیرد مگر آنکه کالاها ی گوناگون متعلق به صاحبان مختلف بانوعی کالای واحد ثالث مبادله شوند وبعثابه ارزش بسا یکدیگر در مقام سنجش قرار گیرند.

این کالای ثالث معادل علم میگردد. در آغاز این نقش را گاهی

یک کالا و زمانی یک کالای دیگر ایفاء می‌کند و سرانجام با توسعه مبادله این نقش برای انواع معین از کالاها تشبیهت می‌گردد یا بصورت پول متبلور می‌شود. "بتدریج که مبادلات بندهای محلی خویش را می‌گسلند و بالنتیجه ارزش کالا بیش از پیش نماینده کارکلی انسانی می‌گردد، شکل پول نصیب کالائی می‌شود که طبیعتاً برای ایفاء وظیفه اجتماعی معادل عام بودن ثابت‌ترین یعنی فلزات گرانبها: "پس ما تا کنون این مسئله را شناختیم که پول بمناب "صورت تجلی‌دهنده" ارزش کالاها یا ماده‌ای بکار مبرود که در آن مقادیر ارزش کارها اجتماعاً بیان می‌شوند. تنها ماده‌ای می‌تواند دارای صورت مناسب برای تجلی ارزش یا تجسم کار مجرد و بالنتیجه مادی انسانی گردد که کلیه نمونه‌های آن به شکل یکسان دارای کیفیت همانند باشند. از طرف دیگر چون تفاوت مقادیر ارزش صرفاً جنبه کمی دارد لازم است که پول — کالا نیز قابلیت تفاوت‌های صرفاً کمی را دارا باشد یعنی باید بتوان آنها را به دلخواه تقسیم نمود و با از نو اجزاء آنها با یکدیگر ترکیب کرد. زر و سیم ذاتاً چنین خواصی را دارا هستند."

پول یا گـردش کالا

۱- اندازه گیری ارزشها -

اولین وظیفه زر این است که ماده‌ای در اختیار جهان کالاها قرار میدهد تا ارزش خود را در آن بیان کنند. بدین طریق طلا بمنابۀ اندازه گیری ارزشها عمل می‌کند و بمنابۀ همین وظیفه ویژگی کالای معادل را بدست می‌آورد و سپس پول می‌گردد. چون کالاها بمنابۀ ارزش عبارت از کار تجسم یافته انسانی هستند، می‌توانند ارزشهای خود را جمعاً در یک کالای معین و مخصوص بسنجند و بدین طریق کالای مزبور را به مقیاس مشترک ارزش خود یعنی پول تبدیل نمایند. بدین طریق می‌بینیم که از طریق پول ارزش تمام کالاها اندازه گیری می‌شود و پول

برای اینکه بتواند وظیفه اندازه‌گیری ارزش را انجام دهد باید خود کالا باشد، ارزش داشته باشد، به منظور اینکه ارزش کالاها در پول بیان شود لازم نیست که پول نقد حتماً موجود باشد، وقتی که دارند، یک کالا برای کالای خود قیمتی تعیین کرد، ارزش کالا را در ذهن خود در طلبیان کرده است و این بدان جهت است که بین ارزش طلا و کالای مزبور رابطه معینی وجود دارد، که بر اساس کار اجتماعی لازم مبتنی است.

بیان ارزشی یک کالا به طلا شکل پولی یا قیمت آن کالا است. اما ارزش کالاها در مقادیر مختلفی از طلبیان می‌شود، یعنی علی‌رغم اینکه کالاها متنوع‌اند همگی به مقادیری از طلا تبدیل می‌شوند و این مقادیر باید اندازه‌گیری شوند، بدین طریق ضرورت واحد اندازه‌گیری پول پدید می‌آید، که وزن معینی پول فلز است. واحد پول انگلستان استرلینگ است. زمانی استرلینگ برابریک فون (انیم کلیوگرم) نقره محسوب می‌شد، اما کم‌کم واحدهای پول از واحدهای وزن جدا شدند و بعد برای اندازه‌گیری بهتر واحدهای پولی آنها به اجزاء کوچکتر تقسیم شدند یک دلار به ۱۰۰ سنت و غیره. واحد پول اجزاء آن بعنوان معیار قیمت‌ها بکار می‌روند. پول از حیث اندازه‌گیری ارزشها و از جهت معیار قیمت‌ها دو وظیفه کاملاً مختلف انجام می‌دهد، از این جهت که تجسم اجتماعی کار انسانی است اندازه‌گیری ارزشهاست و از لحاظ وزن معینی از فلز معیار قیمت‌هاست. پول بمنابۀ اندازه‌گیری ارزش برای تبدیل ارزشهای مختلف کالاهای متنوع به قیمت معینی مقادیر محازای از طلا بکار می‌رود و بعنوان معیار قیمت همین مقادیر را اندازه‌گیری می‌کند.

۲- وسیله گردش (دوران)

کالاها وارد میدان مبادله می‌شوند، مبادله موجب تجزیه کالا به

کالا و پول می‌گردد "یعنی موجب یک تضاد خارجی می‌شود که وسیله آن کالاها تضاد درونی خود را که ارزش مصرف و ارزش بوده است بیان می‌کنند. پروسه مبادله کالا با دو تغییر شکل متضاد و در عین حال مکمل یکدیگر انجام می‌گیرد. یکی تبدیل کالا به پول و دیگری تبدیل مجدد پول به کالا. ک - پ - ک. پ - ک یعنی خرید در عین حال فروش یعنی ک - پ است. دارنده پارچه کالای خود را می‌فروشد و پول دریافت می‌کند. خریدار پارچه آنرا می‌فروشد و گندم می‌خرد. دوری که زنجیره استتال هرکالائی طی میکند بطور ناگسستی به دورهای کالاهای دیگر می‌پیوندد. مجموعه این پروسه عبارت از دوران یا گردش کالا است. پول بمنابسه واسطه گردش کالاها وظیفه وسیله دوران یا گردش را عهده دار است.

برای اینکه پول بتواند این وظیفه را انجام دهد حقیقتاً باید موجود باشد. پول ابتدا بصورت شمش‌های طلا و نقره و وظیفه خود را انجام میداد، اما در اثر مشکلات بتدریج سکه‌های فلزی جای آنرا گرفت. چون پول بمنابسه وسیله گردش نقش پرداخت را ایفاء میکند و فروشنده پول دریافت می‌کند تا با آن کالای دیگری بخرد پس پول بمنابسه وسیله گردش حتماً نباید ارزش کافی داشته باشد. از همین روست که کم کم سکه‌ها گات بیشتر و بیشتر به علامت ارزش و پول تبدیل شدند. پول کاغذی نیز از وظیفه پول بمنابسه وسیله دوران سرچشمه می‌گیرد و ریشه پول اعتباری از وظیفه پول بعنوان وسیله پرداخت ناشی می‌گردد. "صدور اسکناس محدود به کمیت طلا (یا نقره) ای است که بایستی واقعاً جریان داشته باشد و اسکناس نشانه دار معرف آنست: پول کاغذی علامت طلا با نشانه پول است. رابطه آن با ارزش کالاها فقط عبارت از این است که ارزشهای مزبور بطور ذهنی در همان تعداد طلائی بیان شده‌اند که پول کاغذی نشانه دارو بطور محسوس نماینده آنست. پول کاغذی تا حدی علامت ارزش است که نماینده مقادیری طلاست که خود نیز مانند مقادیری از کالاهای دیگر مقدارهای ارزشی هستند. اما در رابطه با

وظیفه پول بماند و سبب گردش این مسئله مطرح میشود که چه مقدار پول در شرایط معینی برای گردش کالاها لازم است. مقدار کل پولی که در هر مقطع زمانی بعنوان وسیله دوران انجام وظیفه میکند "از طرفی منوط است به مجموع قیمت عموم کالاها در گردش و از سوی دیگر وابسته به جریان آهسته تر یا تندتر پروسه دورانی متفاد آنهاست که طبق آن معلوم میشود چندمین جزء مجموع قیمت کالاها ممکن است بوسیله همان عده از مسکوکات تحقق یابد". پس مقدار کل پول لازم برای گردش در یک مدت معین مثلا یکسال وابسته است اولاً به مجموع قیمت عموم کالاها و ثانیاً به سرعت گردش پول (یعنی هرچه پول سریعتر گردش کند بهمان اندازه مقدار کمتری لازم است و هر چه کندتر گردش کند بهمان اندازه مقدار بیشتری لازم است.)

مجموع قیمت کالاها

حجم پول لازم برای گردش کالاها = $\frac{\text{مجموع قیمت کالاها}}{\text{تعداد تغییر مکان قطعات پول}}$

مثلاً اگر طی یکسال مجموع قیمت کالاها در گردش ۵۰۰ میلیارد تومان باشد و هر تومانی بطور متوسط ۵ بار گردش کرده باشد در این صورت حجم پول لازم برای گردش کالاها ۱۰۰ میلیارد تومان = $\frac{۵۰۰}{۵}$ خواهد بود.

۳- وسایع انباشت، بازارانه و رزی -

وقتی که در استحال کالاها گسیختگی پدید آید و کالائی که فروخته شد، خریدی صورت نگیرد، آنگاه پول را کد می شود. در اینجا دیگر فروش کالاها برای خرید کالای دیگری صورت نگرفته، پول پسرانداز می شود و فروشنده کالا زرانه و رزی می شود. تنها طلا و نقره که تمام ارزش خود را دارا هستند میتوانند این وظیفه زرانه و رزی را انجام دهند. با گسرس تولید کالائی، تولید کننده مسور می شود مدام کالاها را غیر

را بخرد درحالیکه هنوز کالای خود را نفروخته است از اینرو او باید قبلاً فروخته باشد، بدون آنکه چیزی خریده باشد و پول آنرا اندوخته باشد.

۴- وسیله پرداخت -

با توسعه گردش کالائی مناسباتی گسترش می‌یابد که در نتیجه آن انتقال کالا از وقوع قیمت‌اش زماناً فاصله پیدا می‌کند. یکی از دارنده‌گان کالا، کالای خود را می‌فروشد پیش از اینکه دیگری بمتناهی خریدار عمل کند. کالا از دست فروشنده بدست خریدار منتقل می‌گردد بدون اینکه دیگری بمتناهی خریدار عمل کند. کالا از دست فروشنده بدست خریدار منتقل می‌گردد بدون اینکه قیمت کالای خریداری شده فوراً پرداخت شود. فروشنده بستانکار و خریدار بدهکار می‌شود. پول در اینجا بمتناهی وسیله پرداخت عمل می‌کند.

۵ - پول جهانی -

وقتی که پول از محیط دوران داخلی خارج شد، شکل‌های محلی خود را بمتناهی اندازه‌گیر قیمت‌ها، مسکوک، نشان‌ها ارزش و غیره از دست می‌دهد و بصورت اصلی خویش یعنی شمش طلا و نقره برمی‌گردد و وسیله گردش بین کشورهای مختلف می‌گردد.

"پول جهانی بمتناهی وسیله عام پرداخت و وسیله عام خرید و مانند تحسم مطلق اجتماعی ثروت بطور عموم بکار می‌رود".

فصل سوم

سرمایه و ارزش اضافی

قبلاً دیدیم که شکل مستقیم گردش کالاها یا دوران ساده کالائی عبارت بود از تبدیل کالا به پول و سپس پول به کالا (ک-پ-ک) به عبارت دیگر فروش کالا به قصد خرید کالای دیگر. اما سوای این شکل

گردش کالا مابین شکل دیگری هم روبرو می‌شویم که باشکل اول متفاوت است و فرمول آن چنین است پ - ک - پ . در اینجا برعکس حالت اول ابتدا پول به کالا تبدیل می‌شود و سپس دوباره کالا به پول تبدیل می‌گردد. بابه عبارت دیگر خرید به قصد فروش . پولی که در حرکت خود این گردش را انجام میدهد به سرمایه تبدیل می‌شود. در حالت اول یعنی گردش کالائی ساده پول بمعنا به یک واسطه مبادل عمل میکند و هنوز تبدیل به سرمایه نشده است، در حالیکه در حالت دوم پول بمعنا به سرمایه دوران دارد. بعنوان مثال هنگامی که یک دهقان گندم خود را با ارزش ۱۰۰۰ تومان می‌فروشد تا با این پول پارچه تهیه کند و نیاز خود را مرتفع سازد، این هنوز دوران ساده کالائی است. اما وقتی که یک سرمایه دار کالائی با ارزش ۱۰۰۰۰۰۰ تومان می‌خرد که آن را بفروشد تا بدین نظر - بقی پول بیشتری مثلاً ۱۰۰۰۰۰۰ تومان بدست آورد، در اینجا پول حرکت ویژه‌ای را آغاز کرده است که بکلی غیر از نوع حرکتی است که در مورد دوران ساده کالائی حاکم بود. این امر از هنگامی است که سرمایه به پدید می‌آید. در مثال فوق الذکر می‌بینیم پولی که محدداً بدست سرمایه دار بر می‌گردد، بیش از پول اولی است که به جریان انداخته است و فرمول آن چنین است پ - ک - پ که در اینجا پ بیش از پ است. مارکس این بخش اضافه شده به پول اول را ارزش اضافی می‌نامد و از همین جا است که پول به سرمایه تبدیل می‌گردد.

وی در این باره می‌نویسد: "بنا بر این ارزشی که بدوا ریخته شده است نه تنها در دوران حفظ می‌شود بلکه ضمن گردش مقدار ارزش خود را تغییر میدهد. اضافه ارزش بخود می‌افزاید بابه عبارت دیگر ارزش افزا می‌گردد، و همین حرکت آنرا به سرمایه تبدیل می‌کند: دارندگان این پول سرمایه دار می‌شود و هدف او افزایش روز افزون سرمایه‌اش روز افزون سرمایه‌اش می‌باشد و آنچه برای او مهم است، سوداوست. پس در واقع پ - ک - پ فرمول عام سرمایه‌است."

اکنون این سؤال پیش می‌آید که این اضافه ارزش از کجا پدید می‌آید؟

در آغاز ممکن است چنین تصور شود که این اضافه ارزش از طریق گردش کالا پدید می‌آید. اما این تصور نادرست است چرا که وقتی دو کالا که از حیث ارزش یکسانند در بازار مبادله می‌شوند هیچکس نمی‌تواند بیش از ارزشی که آورده است از دوران ببرد. در این گردش تنها معادله‌ها بایکدیگر مبادله می‌شوند. پس از این طریق نمی‌تواند اضافه ارزش پدید آید. یا ممکن است چنین تصور شود که این اضافه ارزش از گرانفروشی بدست می‌آید. اما این نیز نادرست است چرا که بقول مارکس در اینجا نیز "برد و ساخت خریداران و فروشندگان یکدیگر را خنثی می‌کند". پس این اضافه ارزش از کجا ناشی می‌شود؟ برای اینکه دارنده پول اضافه ارزش بدست آورد باید کالائی بافت شود که "ارزش مصرفش خود سرچشمه ارزش باشد" یعنی مصرف آن ارزش ایجاد کند. این کالا نیروی کار است. منظور از نیروی کار مجموعه تواناییهای جسمی و روحی یک فرد را می‌گویند که وقتی ارزش مصرف تولید می‌کند، آنها را بکار می‌اندازد. برای اینکه دارنده پول بتواند این کالا را خریداری کند، باید دارنده کالا آزاد باشد که کالای خود را در بازار عرضه کند. بنابراین برای اینکه پول به سرمایه تبدیل شود باید در بازار کالا کارگر آزادی بافت شود که از یکسو اختیار نیروی کار خود را داشته باشد و از سوی دیگر مالک وسائل تولید نباشد. اما نیروی کار هم مانند هر کالای دیگری دارای ارزش است. ارزش نیروی کار نیز مثل هر کالای دیگر بر حسب زمانی که برای تولید و بازتولید این کالا کالا لازمست تعیین می‌گردد. دارنده پول این کالا را با ارزشی که بر حسب زمان کار اجتماعاً لازم یعنی ارزش نگاهداری کارگر و خانواده‌اش تعیین می‌شود می‌خرد. سرمایه‌دار وقتی که نیروی کار کارگر را خرید

می‌تواند آنرا مصرف کند. "از لحظه‌ای که وی وارد کارگاه سرمایه - دار می‌شود، ارزش مصرف نیروی کار او و بنا بر این استفاده از آن نیرو یعنی کار منطبق به سرمایه دار است. سرمایه دار با خرید نیروی کار، کار را وارد کالبد بی جان عواملی که محصول را تشکیل می‌دهند می‌کند و محصول کار نیز با او تعلق می‌گیرد. سرمایه دار می‌خواهد اولاً ارزش مصرفی تولید کند که دارای ارزش مبادله‌ای باشد و ثانیاً کالایی تولید کند که ارزشش بالاتر از مجموع ارزش کالاهای مصرف شده در پروسه تولید باشد. از اینرو سرمایه دار که نیروی کار را می‌خرد و می‌تواند آنرا مصرف کند کارگر را و او میدارد که مثلاً ۸ ساعت کار کند کارگر در ۴ ساعت (زمان کار لازم) محصولی می‌سازد که جبران کننده هزینه نگاهداری اوست و طی چهار ساعت دیگر (زمان کار اضافی) محصول یا اضافه ارزشی می‌سازد که سرمایه دار بابت آن چیزی نپرداخته است اگر بفرض یک ساعت کار روزانه بطور متوسط ۲۵ تومان ارزش داشته باشد و ارزش روزانه نیروی کار نیز ۱۰۰ تومان باشد در آن صورت کارگر برای جبران ارزش نیروی کارش باید چهار ساعت کار کند $25 \times 4 = 100$ اما سرمایه دار او را ۸ ساعت بکار و او میدارد که کارگر معادل چهار ساعت اضافی کار کرده است. از اینرو سرمایه دار معادل ۱۰۰ تومان به حیب می‌زند. این ارزش اضافی یا محصول کار بدون اجرت کارگر است. بنا بر این کارگر دو بخش تقسیم می‌شود که لازم و کار اضافی طی زمان کار لازم کارگر ارزشی معادل با ارزش کارش تولید میکند و طی زمان کار اضافی، ارزشی اضافی تولید می‌نماید. پس اضافه ارزش در جریان تولید پدید می‌آید، اما در جریان مبادله و در بازار است که تحقق می‌یابد. برای روشن تر شدن مسئله ارزش اضافی لازم است بدانیم که سرمایه دار سرمایه خود را به دو بخش تقسیم می‌کند. بخشی را صرف خرید وسائل تولید می‌کند. ارزش این بخش در پروسه تولید بتدریج و با بکار به محصول ساخته شده منتقل می‌گردد و بخش دیگر را صرف خرید نیروی کار

می‌کنند که ارزش آن تغییر می‌کند و در روند تولید ارزش آن افزوده می‌شود. مارکس می‌گوید: "آن جزء از سرمایه که به واسطه تولید یعنی مواد خام مواد کمکی و واسطه کار تبدیل می‌شود، مقدار ارزش خود را در پروسه تولید تغییر نمی‌دهد، از این جهت من آنرا بخش ثابت سرمایه یا بطور اختصار سرمایه ثابت می‌نامم. اما آن قسمت از سرمایه که به نیروی کار تبدیل شده است ارزش خود را در پروسه تولید تغییر می‌دهد. این جزء از سرمایه هم معادل خود را مجدداً تولید می‌کند و هم چیزی اضافه بر آن، یعنی اضافه ارزشی که خود تغییر پذیر پذیر است و می‌تواند بزرگتر یا کوچکتر باشد. این بخش از سرمایه از مقدار ثابتی که هست دائماً به مقدار متغیری تبدیل می‌شود. بدین سبب من آنرا بخش متغیر سرمایه یا بطور اختصار سرمایه متغیر می‌نامم" از اینرو به منظور محاسبه درجه بهره‌کشی یا استثمار کارگر توسط سرمایه‌دار باید آنرا با سرمایه متغیر سنجید و نه با کل سرمایه. یعنی از طریق مقدار ارزش اضافی نسبت به سرمایه متغیر. "نرخ اضافه ارزش بیان دقیقی است برای تعیین درجه بهره‌کشی از نیروی کار بوسیله سرمایه یا از کارگر بوسیله سرمایه‌دار." اکنون روشن می‌شود که برای محاسبه نرخ ارزش اضافی باید نسبت ارزش اضافی را بر سرمایه متغیر در نظر گرفت. در مثال ما $100 \times \frac{100}{100} = 100$ درصد. "نسبت اضافه ارزش به سرمایه متغیر همانند نسبت اضافه کار است بر کار لازم یا به عبارت دیگر نرخ اضافه ارزش $\frac{\text{اضافه ارزش}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{\text{اضافه کار}}{\text{کار لازم}}$ خواهد بود. کسب ارزش اضافه هدف تولید سرمایه دار است و تولید اضافه ارزش یا افزونگری قانون مطلق این شیوه تولید است. اکنون پس از بررسی ارزش اضافی باید دید که چگونه می‌توان ارزش اضافی را افزایش داد.

سرمایه‌دار به دو طریق مقدار ارزش اضافی را افزایش می‌دهد، یا از طریق افزایش ساعات کار روزانه است که اینرا ارزش اضافی مطلق

می‌نامند. مثلا در نظریه‌گیری که مدت کار روزانه ۸ ساعت باشد که ۴ ساعت آن زمان کار لازم و ۴ ساعت دیگر زمان کار اضافی است. حال اگر سرمایه‌دار بجای ۸ ساعت ۱۰ ساعت کارگر را بکار وادارد در اینجا سرمایه‌دار از طریق امتداد ساعات کار مقدار ارزش اضافی را افزایش داده است. اما این طریق افزایش ارزش اضافی مختص دورانی بود که هنوز کارگران متشکل نبودند. اما با مبارزه متحد و مسکله کارگران برای کاهش ساعات کار بمرور این شیوه کارآیی خود را از دست می‌دهد. هر چند سرمایه‌دار می‌کوشد از طریق افزایش شب و شدت کار این امر را جبران کند، اما طریق دیگر افزایش ارزش اضافی کاهش مدت زمان کار لازم یا به عبارت دیگر کاهش مدت زمانی است که برای جبران ارزش مزد کارگر ضروریست. فرض کنیم مدت زمان کار روزانه ۸ ساعت باشد که ۴ ساعت آن کار لازم و چهار ساعت دیگر کار اضافی است. حال اگر در اثر پیشرفت تکنیکی و بارآوری کار انجام ۲ ساعت کار برای جبران هزینه زندگی کارگر کافی باشد یعنی زمان کار لازم به ۲ ساعت کاهش یابد در آن صورت کار اضافی به ۶ ساعت افزایش خواهد یافت. بدین طریق اضافه ارزشی که در نتیجه کوتاه شدن زمان کار لازم بوجود می‌آید ارزش اضافی نسبی نامیده می‌شود. البته ممکن است که یک سرمایه‌دار منفرد پیش از دیگران با استفاده از تکنیک‌ها و روش‌های جدید کالائی را تولید کند که نسبت به کارخانه‌های مشابه بارآوری کار در آنجا بالاتر باشد و نتیجتاً ارزش منفرد کالای او با زلزله ارزش اجتماعی همین کالا در سطح جامعه باشد. در چنین مواردی نرخ ارزش اضافی مافوق نرخ معمولی خواهد بود. این را ارزش اضافی فوق العاده گویند. اما باید در نظر داشت که این ارزش اضافی فوق العاده ثابت و پایدار نیست و بمرور از بین می‌رود، چرا که رقابت سرمایه‌داران دیگر را وادار دارد که تکنیکها و روشهای جدید

را بکار گیرند، نتیجتاً طی یک پروسه این ارزش اضافی فوق‌العاده از بین میرود.

مراحل سه‌گانه تکامل سرمایه‌داری در صنعت

مارکس در بررسی ارزش اضافی نسبی سه مرحله تاریخی بارآوری کار توسط سرمایه‌داری را بررسی میکند.

۱- همکاری ساده - در مراحل اولیه سرمایه‌داری نخستین طریقه افزایش بارآوری کار افزایش کمی کارگران بوده است. همکاری ساده بدین معناست که تعداد زیادی کارگر در یک کارگاه به تولید کالای معین پردازند. بدین طریق قدرت جمعی جایگزین نیروی فردی کارگران میشود و بارآوری کار بالا میرود.

"شکل کار عده بسیاری که در پروسه تولید واحد یا در پروسه‌های تولیدی مختلف ولی وابسته به یکدیگر در جنب هم یا با هم طبق نقشه‌ای بکار اشتغال دارند همکاری نامیده میشود."

۲- تقسیم کار و مانوفاکتور

همکاری که براساس تقسیم کار قرار گرفته باشد شکل خود را در مانوفاکتور می‌یابد. دوران مانوفاکتور از اواسط قرن شانزدهم تا آخرین ثبات‌آورن هیجدهم ادامه می‌یابد. مانوفاکتور از دو طریق بوجود آمد. یک طریق آن "کارگران مستقلی که دارای پیشه‌های گوناگون هستند و محصول باید از آغاز تا انجام در میان دستهای آنها بجزد در یک کارگاه تحت فرمان سرمایه‌دار واحد مجتمع میشوند." بعنوان مثال تا پیش از پیدایش مانوفاکتور، کالسه محصول کار تعداد زیادی پیشه‌ور مستقل نظیر، خیاط، جرم‌ساز، چلنگر، تسمه‌ساز و... بود. مانوفاکتور کالسه سازی همه این پیشه‌وران مختلف را در کارگاهی مجتمع می‌سازد که در آنجا هر کدام کار خود را از دستی بدست دیگری می‌سپارند و فقط در کالسه سازی کار می‌کنند.

"در ابتدا مانوفاکتور و کالسکه سازی مانند در هم بستن از پیشه -
 وران مستقل دیده می‌شد. رفته رفته این مانوفاکتور به صورت تقسیم
 تولید کالسکه به عملیات مختلف و ویژه آن در می‌آید و هر یک از این
 اعمال مجزا به منابه وظیفه منحصر کارگر معین متیلور می‌گردد. به
 نحویکه مجموعاً کار از بهم پیوستگی این کارگران جز حاصل می‌شود."
 اما مانوفاکتور به طریق دیگری نیز بوجود آمد. عده‌ای پیشه‌ور که
 اشیاء مشابه را تولید می‌کنند در زمان واحد بوسیله سرمایه‌دار واحد
 در کارگاه واحدی بکارگمارده می‌شوند. در آغاز هر پیشه‌وری کار را
 تمام و کمال انجام می‌داد. اما به مرور آنها بخشی از کار را انجام می‌دهند.
 این نمونه را در مورد سوزن در نظر بگیریم. در آغاز هر سوزن‌گری به تنهایی
 سوزن را تهیه می‌کرد. بعداً مثلاً ۲ سوزن گر هر یک فقط یکی از ۲ عمل را
 برای ساختن یک سوزن انجام می‌دهند. مانوفاکتور در حالیکه از یکسو
 تقسیم کار را در پیرویه تولید وارد کرد و آنرا گسترش داد. از سوی دیگر
 پیشه‌های سابقاً مجزا را به هم جوش داد.

۳- ماشین‌ساز و صنعت بزرگ -

در حالیکه "نقطه تحول در شیوه تولید برای مانوفاکتور" نیروی کار بود
 در صنعت بزرگ و ماشل کار است. انقلاب در وسایل کار مبدأ حرکت صنعت
 بزرگ است. وسایل کار دیگرگون شده کاملترین صورت خود را در هیئت
 ماشین سازمان یافته کارخانه بدست می‌آورد. تقریباً از اوئل قرن
 نوزدهم شکل مانوفاکتور به صنعت ماشین تکامل یافت و ماشین نیرو -
 مندترین وسیله برای ترقی با آوری کار گردید، این امر وسیله نیرومندی
 برای کوتاه کردن زمان کار لازم در تولید کالاها شد. تولید ماشین در
 نظام سرمایه‌داری، اجتماعی شدن کار و تولید را گسترش داد. تولید
 مدام دارای خطی اجتماعی گردید، اما مؤسسات تولیدی همچنان در
 تعلق، خصوصی افراد باقی ماندند. این امر مداوماً منجر به تشدید تضاد

اساسی جامعه سرمایه‌داری گردیده است .

دستمزد - در نظام سرمایه‌داری مزدکارگر "بمنابه بهای کار جلوه می‌کند" و چنین وانمود می‌شود که سرمایه‌دار بهای تمام کار کارگر را می‌پردازد اما در واقع چنین نیست . برای اینکه کار بمنابه کالا فروخته شود باید وجود داشته باشد اما آنچه که در بازار کار قرار می‌گیرد " کار نیست بلکه کارگراست . آنچه کارگر می‌فروشد ، نیروی کار خود اوست . هنگامیکه واقعاً کار او شروع می‌شود تعلق آن کار از وی طلب شده است و بنا بر این دیگر نمی‌تواند بوسیله او بفروشد . در نظام سرمایه‌داری باین علت که مزد کارگر پس از آنکه او نیروی کارش را مصرف کرده ، در پایان کار روزانه که مثلاً ۸ ساعت باشد پرداخت می‌شود ، چنین تصور می‌شود که گویا سرمایه‌دار بهای تمام ۸ ساعت را پرداخته است و مزد بهای کار است . درحالی‌که سرمایه‌دار در ازای تمام ارزشی که کارگر تولید میکند مزد نمی‌پردازد بلکه فقط مثلاً ۴ ساعت را که جبران کننده ارزش نیروی کار او است پرداخته است و در ازای ۴ ساعت بعد که وی کار کرده است چیزی نپرداخته است .

مارکس می‌گوید: "بنا بر این شکل دستمزد هر اثری را که مربوط است به تقسیم شدن روزانه کار بکار لازم و اضافه کار ، کار پرداخته و نپرداخته محو می‌کند . تمام کار پرداخت شده بنظر میرسد: در نظام فئودالسی کاری را که رعیت برای خود و ارباب انجام میدهد " مکانا و زماناً بطور محسوس و ملموسی از هم تمیز داده می‌شدند: در نظام برده‌داری کاری که برده آنها برای خود یعنی برای جبران ارزش معیشت خود انجام میدهد مانند کاری بنظر میرسد که برای اربابش انجام میدهد . یعنی تمام کارش مانند کار بی اجرت جلوه می‌کند " اما در کار مزدوری بعکس حتی اضافه کار یا کاری اجرت مانند کار اجرت‌دار بنظر میرسد . " در این جامعه مناسبات پولی ، کار رایگان مزد بگیر ، استثمار کارگر را

می‌بویاند. بنابراینچه که گفته شد بهای نیروی کار یا دستمزد ارزش نیروی کار است که بر حسب پول بیان شده است.

دستمزده دو شکل اصلی است. یا مزد بر حسب زمان کار پرداخت می‌شود که به آن گاه مزد می‌گویند و یا بر حسب تعداد و مقدار محصول که به آن کار مزد می‌گویند. گاه مزد شکلی از مزد است که بر طبق آن در آمد کارگر به مدت زمان کار انجام شده بستگی دارد. گاه مزد به سرمایه‌دار امکان می‌دهد که با امتداد مدت کار روزانه استثمار کارگر را تشدید کند. از سوی دیگر تشدید کار یعنی افزایش شدت کار در مدت معینی نیز وسیله دیگریست برای تشدید استثمار کارگر.

کار مزد نیز شکل دیگری از مزد است که مزد بر حسب تعداد و مقدار محصول پرداخت می‌گردد. کار مزد چیزی غیر از شکل تغییر یافته گاه مزد نیست. چنانکه گاه مزد نیز شکل تغییر یافته ارزش یا بهای نیروی کار است. در شیوه کار مزد، تهیه هر قطعه محصول قیمت معین دارد. در تعیین قیمت تهیه یک قطعه محصول سرمایه‌دار مزد روزانه کارگر و تعداد محصول را در نظر می‌گیرد، بنحوی که بیشتر از گاه مزد نشود در این شیوه کار کارگر تلاش میکند تا با طولانی کردن ساعات کار با شدت بخشیدن بکار درآمدش را افزایش دهد. اما سرمایه‌دار می‌کوشد این در آمد را کاهش دهد. کار مزد در میان کارگران رقابت ایجاد میکند بر شدت کار می‌افزاید و استثمار کارگران را شدت می‌بخشد.

در نظام سرمایه‌داری سیستم‌های متعدد پرداخت دستمزد در جهت تشدید شتاب کار و استثمار شدید کارگران وجود دارد در این مورد می‌توان تا پلورسیم، فوردیسم، سیستم‌های، بهیم‌کردن کارگران در سود کارخانه‌ها سیستم جایزه و غیره را نام برد. مثلا سیستم تا پلور بدین شکل است که بر اساس معیار کار شدید کارگران چابک زمان کار تعیین می‌شود و یک معیار و فاصله تولیدی برقرار می‌گردد. برای کار

- گرانی که از عهده کار در زمان تعیین شده برآیند نرخ بالاتر و برای کارگرانی که نتوانند از عهده انجام کار در زمان تعیین شده برآیند نرخ بسیار پائینی در نظر گرفته می‌شود. این سیستم سبب می‌شود که در حالیکه مزدها خیلی بندرت افزایش می‌یابند در اثر شدت کار بازده تولیدی کار بسیار بالا رود.

یا فوردیسم که شیوه دیگریست که برطبق آن با سرعت بخشیدن به تسه انتقال دهنده حداکثر کار را از کارگر می‌کشند. در این سیستم کارگر محبور است، با شدت بیشتری کار کند، انرژی زیادی را مصرف نماید، با این وجود مزداودر همان حد قبلی باقی بماند. کلیه این سیستم‌ها کارگران را از نظر جسمی و روحی فرسوده میکند، سلامتی آنها را زایل می‌کند و منجر به فاجعات عظیم برای کارگران می‌شوند. سوای مسائل ذکر شده در پیرامون مزدها، باید مزداسمی و واقعی کارگر را از یکدیگر تفکیک نمود. مزداسمی دستمزدی را می‌گویند که در پول بیان شده باشد. به عبارت دیگر دستمزدی که میزان آن برحسب پول تعیین شده مزداسمی نام دارد. در حالیکه مزد واقعی، دستمزدی را می‌گویند که برحسب وسایل معیشت کارگر تعیین شود. مزداسمی نمی‌تواند معیار سطح دستمزد واقعی کارگران باشد. ممکن است دستمزد اسمی کارگران افزایش یابد و در همان حال هزینه‌ها نیز افزایش یابند، یا ممکن است دستمزد اسمی پائین تر از دستمزد واقعی که برای تامین حداقل معیشت کارگر لازم است، باشد. در نظام سرمایه داری بطور مداوم دستمزدها کاهش می‌یابند و مبارزه طبقه کارگر برای افزایش دستمزدها مدام ادامه دارد.

روند انباشت سرمایه

انباشت سرمایه و خامت وضعیت پرولتاریا

اصولا هیچ جامعه‌ای قادر به ادامه حیات نیست مگر آنکه بطور مداوم تولید و تجدید تولید کند. یعنی آنچه را که مصرف شده دوباره تولید کند و بروسه تولید پیوسته تجدیدشود. این بروسه تجدید دائمی تولید را تجدیدتولید یا باز تولید می‌گویند. دوسوع تجدید تولید وجود دارد یکی تجدیدتولید ساده است که طی آن بروسه تولید در همان سطح قبلی تکرار می‌گردد. مثلا اگر سرمایه‌داران آنچه را که بعنوان ارزش اضافی بدست آورده‌اند مصرف‌کنند و آنرا به دور تولید اضافه نکنند، در این صورت در دور دوم یعنی هنگامیکه دوباره تولید آغاز می‌شود همان مقدار سرمایه مجددا در همان سطح بکار می‌افتد. در اینجا تجدید تولید ساده صورت گرفته است. حال اگر تولید در سطح گسترده‌تری صورت گیرد که علاوه بر رفع نیازمندیهای جامعه و جبران کردن آنچه که مصرف شده است، وسائل تولید جدید و اضافی تولید نماید، در این صورت تجدیدتولید گسترده وجود دارد. در این جا سرمایه‌دار بخشی از ارزش اضافی را صرف نیازهای خود میکند، اما بخش دیگر را صرف گسترش تولید می‌نماید. به عبارت دیگر بخشی از ارزش اضافی به سرمایه اضافه می‌شود یعنی سرمایه انباشت می‌گردد. "بکار بردن اضافه ارزش مانند سرمایه یا تبدیل مجدد اضافه ارزش به سرمایه انباشت سرمایه خوانده می‌شود". با این اقدام سرمایه بطور مداوم گسترش می‌یابد و سرمایه‌دار همواره سرمایه‌اش را گسترش میدهد تا ارزش اضافی بیشتری بدست آورد. بنابراین انگیزه انباشت سرمایه کسب حداکثر ارزش اضافی است. "رقابت او را وادار میکند که مستمرا سرمایه‌اش را بسط دهد تا بتواند آنرا نگاهدارد و فقط به مدد انباشت فرابنده است که وی می‌تواند به بسط سرمایه بپردازد." در روند تجدید

تولید سرمایه‌داری نه فقط محصولات کار دوباره تولید می‌شوند بلکه مناسبات استثمار سرمایه‌داری از نو برقرار می‌گردد. "پروسه تولید سرمایه‌داری بوسیله همان حرکت خاص خود حداثی بین نیروی کار و شرایط استثمار کارگر را تجدید تولید کرده جاودانه می‌سازد. پروسه تولید سرمایه‌داری پیوسته کارگر را مجبور میکند برای تأمین زندگی خود نیروی کارش را بفروشد و سرمایه‌دار را قادر می‌سازد که دائماً این نیرو را برای متمول کردن خویش خریداری نماید. بنابراین روند تولید سرمایه‌داری در پروسه تجدید تولید خود بخود مناسبات سرمایه‌داری را که یکطرف آن سرمایه و طرف دیگر آن کارگر است تجدید تولید می‌نماید.

قانون عام انباشت سرمایه‌داری

مارکس در این بخش تأثیری را که رشد سرمایه بر سر نوشت و وضعیت طبقه کارگر دارد مورد بررسی قرار می‌دهد. مهمترین عامل در مورد این تحقیق ترکیب سرمایه و تغییراتی است که عارض ترکیب مزبور در جریان پروسه انباشت می‌شود. ترکیب سرمایه از دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد یکی از جنبه ارزش که در اینجا ترکیب سرمایه بستگی به نسبتی دارد که سرمایه ثابت یا ارزش وسائل تولید و سرمایه متغیر یا ارزش نیروی کار تقسیم می‌شود. سرمایه ثابت. این ترکیب را مارکس ترکیب ارزشی می‌نامد. اما از نقطه نظر مادی هر سرمایه‌ای به وسائل تولید و نیروی کار زنده تقسیم می‌شود. این ترکیب را مارکس ترکیب فنی سرمایه می‌نامد. "بین این هر دو رابطه متقابل نزدیکی وجود دارد. به منظور بیان این روابط متقابل من ترکیب ارزشی سرمایه را تا آنجا که وابسته به ترکیب فنی و منعکس‌کننده تغییرات آنست ترکیب آلی سرمایه

می‌خوانم.

رشد سرمایه مستلزم رشد جزء متغیر یعنی آن جزئی است که مبدل به نیروی کار می‌گردد. مکانیسم روند انباشت همچنانکه بر حجم سرمایه می‌افزاید بر تعداد کارگران نیز می‌افزاید. اما با انباشت مداوم سرمایه ترکیب آن تغییر می‌کند. آن بخش از سرمایه که صرف گسترش وسائل تولید می‌شود بالا می‌رود. در حالیکه آن بخش که برای خرید نیروی کار صرف می‌شود بخش متغیر سرمایه کندتر رشد می‌کند. هر چه استفاده از ماشین آلات و وسائل و تکنیکهای پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر بیشتر باشد ترکیب آلی (ارگانیک) سرمایه عالی تراست و هر چه استفاده از نیروی کار بیشتر باشد، این ترکیب نازل تراست. در نظام سرمایه‌داری رقابت بطور مداوم منجر به تجمع و تمرکز سرمایه و بالا رفتن ترکیب ارگانیک آن می‌گردد. از یکسو سرمایه‌ها در اثر انباشت مداوم از طریق انباشت ارزش اضافی جمع می‌شوند و از سوی دیگر رقابت و استفاده از تکنیکهای پیشرفته‌تر منجر به ورشکستگی و خانه خرابی روز افزون سرمایه‌های کوچک و تمرکز سرمایه‌ها در دست تعدادی سرمایه‌دار بزرگ می‌گردد.

هر چه تجمع و تمرکز سرمایه بیشتر شود و هر چه ترکیب ارگانیک سرمایه عالی تر گردد تعداد کارگر کمتری را جذب می‌کند. انباشت سرمایه "بصورت تغییر مستمر کیفی در ترکیب سرمایه و در افزایش دائمی جزء ثابت آن بزبان جزء متغیرش انجام می‌گیرد. از آنجا که تقاضای کار وابسته به جزء متغیر است لذا این تقاضا با رشد سرمایه مزبور تدریجا تنزل می‌کند." بدین لحاظ انباشت سرمایه بطور مداوم "یک اضافه جمعیت‌کارگری با جمعیت‌کارگری زائیدی را بوجود می‌آورد که جنبه نسبی دارد یعنی متجاوز از میزان نیازمندیهای متوسط سرمایه است." "جمعیت‌کارگری با انباشت سرمایه‌ای که خود موجد

آنست مستمرا وسائل زائد ساختن نسبی خویش را فراهم می‌سازد، هرچند که این جمعیت "زائدکارگری" نتیجه انباشت سرمایه است، اما همین اضافه جمعیت خود اهرمی برای انباشت سرمایه محسوب می‌گردد و "به یکی از شرایط وجودی شیوه تولید سرمایه‌داری مبدل می‌شود. اضافه مزبور احتیاط صنعتی آماده به خدمتی بوجود می‌آورد که چنان کامل و مطلق به سرمایه تعلق دارد که گوئی وی آنرا بامخارج شخصی خود پرورده است؛ هر چه سرمایه بیشتر انباشته می‌شود سپاه ذخیره صنعتی بزرگتر است و هرچه این سپاه ذخیره نسبت به سپاه فعال بزرگتر باشد همانقدر این اضافه جمعیت پایدار بزرگتر است و بالاخره هرچه این اضافه جمعیت بزرگتر باشد فقر و تهیدستی بیشتر است." این است قانون مطلق و عام انباشت سرمایه‌داری.

"بنا بر این چنین نتیجه می‌شود که هر قدر سرمایه انباشته‌تر می‌شود باید وضع کارگرا هم از اینکجه میزان فروش بالا یا پائین است بدتر شود، سرانجام آن قانونیکه اضافه جمعیت نسبی یا سپاه ذخیره صنعتی را همواره با وسعت دامنه و نیروی انباشت در حال تعادل نگاه میدارد کارگر را محکمتراز میخهای هفائیتوس که پرومته را به صخره ها کوبید به سرمایه ملحق می‌سازد. قانون مزبور متناسب با انباشت سرمایه انباشت فقر را ایجاب میکند، پس انباشت ثروت در یک قطب در عین حال متضمن انباشت فقر، جان کنی، بندگی، نادانی، خشنونت و انحطاط اخلاقی در قطب دیگر است."

و خامت مطلق و نسبی وضع طبقه کارگر

همراه با تکامل نظام سرمایه‌داری مداوم وضعیت طبقه کارگر بوضع خامت می‌گراید. هر چه ثروت اجتماعی افزایش می‌یابد سهم طبقه کارگر از این ثروت کاهش می‌یابد. در نظام سرمایه‌داری سهم کارگران از مجموع ارزشهای تولید شده در مدت معین مثلا یکسال یا به عبارت دیگر

دیگر درآمد ملی مدام کمتر می‌شود درحالی‌که سهم طبقه سرمایه‌دار افزایش می‌یابد. این امر را که بیانگر تغییری در نسبت درآمد طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر است و خیم شدن نسبی وضع طبقه کارگر می‌نامند. اما قانون عام انباشت سرمایه‌داری گرایش به سوی وخامت مطلق شرایط طبقه کارگر را نیز موجب می‌گردد. یعنی شرایط زندگی و شرایط کار کارگران رو وخامت می‌گذارد. پائین آمدن سطح زندگی کارگران، تشدید کار، افزایش بیکاری، کاهش دستمزدها و فقدان شرایط و مقررات لازم ایمنی، همگی بیانگر وخامت مطلق وضعیت طبقه کارگرند. در ادامه این بحث باید انباشتی را که بر بنیاد خود سرمایه شکل می‌گیرد از آنچه که انباشت بدوی نامیده شده است متمایز ساخت. مارکس توضیح می‌دهد که آنچه انباشت بدوی نامیده شده است چیزی جز بروسه‌خداشی تولید کنندگان از وسایل تولید نیست. خلق پد از تولید کنندگان خرد، بیرون راندن دهقانان از زمین و غیره مبنای این بروسه از هنگام آغاز پیدایش سرمایه است. "این بروسه از آن جهت مانند بروسه‌ای "بدوی" تجلی می‌کند که پیش‌تاریخ سرمایه‌وشیوه تولید متناسب با آنرا تشکیل می‌دهند: انباشت بدوی با اسلوبهای گوناگونی صورت گرفته است. مارکس به غارت املاک کلیسایی، دزدی اراضی منبرکه و "تبدیل غاصانه مالکیت فئودالی و طایفه‌ای به مالکیت خصوصی جدید" بعنوان اسلوبهای گوناگون برای انباشت بدوی اشاره می‌کند و همچنین کشف مناطق زرخیز آمریکا، آغاز اسپتلا برهند شرقی و غارت آن، تبدیل قاره آفریقا به قرقگاه سوداگران برای سوداگران برای شکار سباهوستان، برده سازی مردم بومی و قلع و قمع آنها بمثابة "بشارت‌دهنده صبح دولت تولید سرمایه‌داری" نام می‌برد و می‌گوید: "این بروسه‌های تغزل آمیز مراحل اصلی انباشت بدوی شمار می‌روند: سیستم مستعمراتی و شرکتهای انحصاری اهرم

نیرومند تجمع سرمایه گردیدند. ثروتهایی که در خارج از اروپا با غارت و اسارت و تاراج بدست می‌آمد به اروپا منتقل می‌شد و به سرمایه تبدیل می‌گردید. سیستم اعتبارات عمومی و بدون دولتی نیز وسیله دیگری در انباشت بدوی سرمایه بودند. اکنون در پایان این بخش باید گرایش تاریخی انباشت سرمایه بررسی شود. قبلاً دیدیم که انباشت بدوی سرمایه متضمن خلقید از تولیدکنندگان مستقیم و انحلال مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی بود. با تکامل سرمایه‌داری، تمرکز مداوم سرمایه‌ها، اجتماعی شدن روزافزون تولید، حدت یافتن تضاد پروولتاریا و بورژوازی شرایط برای خلقید از سرمایه‌داران فراهمیست و ساعت مرگ مالکیت خصوصی فرا می‌رسد. مارکس گرایش تاریخی انباشت سرمایه را در جملات زیر بیان میدارد.

"مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی، بوسیله مالکیت خصوصی سرمایه‌داری که بر پایه استثمار کار غیر ظاهراً آزاد قرار گرفته است، بیرون رانده شد. هنگامیکه این روند تحولی بقدر کافی ژرفا و درازای جامعه کهن را فرا گرفت، هنگامیکه کارگران به پروولتاریا و وسائل کارشان به سرمایه تبدیل گردید، هنگامیکه شیوه تولید سرمایه‌داری بر روی پای خویش استوار شد، آنگاه اجتماعی شدن بازهم بیشتر کار و تبدیل گشتن باز هم بیشتر زمین و دیگر وسائل تولید بصورت بهره برداری اجتماعی و لذا بصورت وسائل تولید جمعی و بنا بر این خلقید بعدی مالکین خصوصی - شکل جدیدی بخود می‌گیرد. آنگاه دیگر کارگر اقتصاد سرخود نیست که خلقید می‌شود بلکه از سرمایه‌داری که هزاران کارگر را استثمار می‌کند سلب مالکیت می‌گردد. این سلب مالکیت از راه عملکرد خود قوانین ذاتی سرمایه‌داری از راه تمرکز سرمایه‌ها انجام پذیر می‌شود. هر سرمایه‌دار بسیاری سرمایه‌دار دیگر را نابود می‌کند... با کاهش پیوسته تعداد سرمایه‌داران کلان یعنی

آنها که تمام فواید این روند تحولی را غضب کرده، با انحصار خود در می‌آورند، حجم فقر، فشار، رقابت، فساد و استثمرا را افزایش می‌یابد. ولی در عین حال عمیان طبقه کارگر پیوسته شدیدتر می‌گردد و مکانیسم پروسه تولید سرمایه‌داری خود آنها را به متحد شدن و سازمان یافتن می‌کشاند. انحصار سرمایه برای شیوه تولیدی که خود با آن و تحت تاثیر آن شکوفندگی یافته است بصورت مانعی در می‌آید. تمرکز و مسائل تولید و اجتماعی گشتن کار به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر با پیوسته سرمایه‌داری خود سازگار نیست. این پیوسته می‌ترکد. ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری در می‌رسد. خلع‌ید کنندگان خلع‌ی می‌شوند؟

دوران یا گردش سرمایه

سرمایه در یک حالت چرخش مداوم است و در جریان گردش خود مراحل متعددی را طی می‌کند و اشکال گوناگونی بخود می‌گیرد. در نظام سرمایه‌داری هر سرمایه‌دار منفرد فعالیت خود را با مقداری پول که به شکل سرمایه پولی تجلی می‌کند، آغاز می‌نماید. او ابتدا با پول و مسائل تولید و نیروی کار خریداری می‌کند. طی این مرحله از گردش سرمایه، سرمایه پولی به سرمایه مولد تبدیل می‌شود. این اولین مرحله حرکت سرمایه است که با فرمول زیر مشخص می‌شود.

پول \rightarrow کالا \rightarrow نیروی کار
 و مسائل تولید \rightarrow سس پروسه تولید آغاز می‌شود. کارگر نیروی کارش را به مصرف می‌رساند و و مسائل تولید نیز مصرف می‌شوند. در اینجا دوباره سرمایه شکل اش را تغییر میدهد و به شکل سرمایه کالائی در می‌آید. اما این کالا اولاً همان کالای نخستین نیست که سرمایه‌دار خریده بود بلکه کالای دیگری است و ثانیاً ارزش آن نیز بیشتر است. این دومین مرحله حرکت سرمایه است که طی آن سرمایه مولد به سرمایه کالائی تبدیل می‌شود. این مرحله با فرمول زیر

مشخص می‌شود. کالا \leftarrow وسائل تولید \leftarrow نیروی کار \leftarrow تولید \leftarrow کالا؛ اما حرکت سرمایه به همین جا خاتمه نمی‌پذیرد. سرمایه‌دار کالاهای تولید شده را بفروش می‌رساند. با این اقدام سرمایه نیز شکلش را تغییر می‌دهد و از سرمایه کالائی به سرمایه پولی تغییر شکل می‌دهد. اما پولی بیش از پول اولی که به جریان افتاده است بدست می‌آید. فرمول این مرحله از گردش سرمایه چنین است: $\text{پول} \leftarrow$ این گردش سرمایه گذشتن از سه مرحله و تغییر آن از شکلی به شکل دیگر را دوران سرمایه گویند. این سه مرحله دوران سرمایه که می‌توان آنها در فرمول زیر بیان کرد.

پول \leftarrow کالا \leftarrow وسائل تولید \leftarrow نیروی کار \leftarrow تولید \leftarrow کالا \leftarrow پول
 بیکدیگر وابسته‌اند.

در این حرکت سرمایه صنعتی مرحله اول و سوم عرصه گردش است و دومین مرحله عرصه تولید، تنها در دومین مرحله است که ارزش و ارزش‌افزایی تولید می‌شود، در حالیکه در دومین مرحله دیگر تنها شکل سرمایه تغییر می‌کند. اما باید در نظر داشت که بدون گردش یعنی تبدیل کالا به پول و پول به کالا تجدید دائمی پروسه تولید سرمایه‌داری ممکن نیست. در جریان گردش سرمایه تحول سرمایه صورت می‌گیرد. سرمایه به‌طور مداوم دوران خود را طی می‌کند. این دوران از نو تکرار می‌شود، تجدید می‌گردد و تحول سرمایه انجام می‌گیرد. در نتیجه تحول سرمایه است که سرمایه‌دار می‌تواند مقدار بیشتری ارزش‌افزایی تولید نماید. بنابراین سرمایه‌داران به تدریج هرچه بیشتر تحول سرمایه علاقمندند. اما سرمایه‌های مختلف با سرعت واحدی تحول نمی‌یابند، بلکه با سرعت‌های مختلف تحول می‌یابند و این امر بستگی به مدت تحول سرمایه یعنی مجموع مدت تولید و مدت گردش (دوران) آن دارد. اما بخش‌های مختلف سرمایه مولد به یکسان تحول نمی‌یابند و

این امر ناشی از شیوه‌های گوناگونی است که سرمایه مولد ارزش را به محصول منتقل می‌نماید. و برطبق آن سرمایه مولد به سرمایه پایدار و سرمایه در جریان تقسیم می‌شود. سرمایه پایدار که صرف ایجاد ساختمانها، ماشینها و امثالهم می‌شود آن بخش از سرمایه مولد است که ارزش آن نه بیکباره بلکه بتدریج به محصول منتقل می‌شود. اما سرمایه در جریان آن بخش از سرمایه است که ارزشش بیکباره به محصول منتقل می‌گردد و این بخش صرف خرید مواد خام، مواد سوختنی، خرید نیروی کار می‌گردد. از اینرو در حالیکه سرمایه پایدار طی چند مرحله تولید به کالا انتقال می‌یابد، ارزش سرمایه در جریان طی یک مرحله تولید به کالا منتقل می‌شود و به هنگام فروش محصول بطور کامل به سرمایه‌دار بازمی‌گردد و ارزش اضافی نیز بدست می‌آید. بنا براین در حالیکه سرمایه پایدار یک بار تحول می‌یابد سرمایه در جریان چند بار تحول پیدا میکند. سرمایه‌دار برای کسب بیشتر ارزش اضافی به تسریع تحول سرمایه علاقمند است. او تلاش میکند با کوتاه کردن طول مدت تولید گردش تحول سرمایه را تسریع نماید. این امر از طریق اصلاح و ترقی تکنیک طولانی ساختن مدت کار روزانه و تشدیدکار و نیز کوتاه کردن زمان گردش سرمایه از طریق بهبود در امر حمل و نقل و ارتباطات و غیره صورت می‌گیرد.

فصل چهارم

چگونگی توزیع ارزش اضافی گروههای مختلف استشارگر

ارزش اضافی منبع درآمد طبقات استشارگر جامعه سرمایه داریست. رقابت و مبارزه سرمایه داران در جامعه سرمایه داری باعث می شود که ارزش اضافی بین گروههای استشارگر توزیع می شود. اکنون لازمست نحوه این تقسیم ارزش اضافی را مورد بررسی قرار دهیم. بررسی این مسئله باید از اینجا آغاز شود که چگونه ارزش اضافی شکل سود را بخود می گیرد. بدین منظور لازمست که ابتدا قیمت مخارج یا قیمت تمام شده بررسی گردد. میدانیم که ارزش یک کالا مله جزء ارزش سرمایه ثابت، ارزش سرمایه متغیر و ارزش اضافی است اما سرمایه دار که سرمایه اش را صرف تولید می کند، متحمل مخارجی می گردد که از دو بخش سرمایه ثابت و سرمایه متغیر تشکیل می گردد. قیمت تمام شده یک کالا یا قیمت مخارج یا مخارج سرمایه ثابت و متغیر می گردد. حال اگر ارزش کالا را با قیمت قیمت مخارج مقایسه کنیم می بینیم که مخارج تولید کالا برای سرمایه دار یا ثن - ترازا ارزش آن کالا یعنی مخارج واقعی تولید است. در حالی که مخارج کالا برای سرمایه دار از طریق حجم سرمایه تعیین می شود. مخارج واقعی کالا، یا مخارج کالا برای جامعه از طریق حجم کار اندازه گیری می شود. و این تفاوت ارزش یا مخارج واقعی تولید و قیمت مخارج سرمایه دار، ارزش اضافی سرمایه دار را تشکیل می دهد. سرمایه دار به منظور تعیین میزان سودآوری مؤسسه تولیدی خود این مبلغ اضافی را در برابر قیمت مخارج یا سرمایه مصرف شده خود قرار میدهد. به عبارت دیگر نسبت اضافه ارزش به کل سرمایه شکل سود را بخود می گیرد. در اینجا است که معمولاً اختلاف بین سرمایه ثابت و سرمایه متغیر که ارزش اضافی از آن ناشی می گردد پرده پوشی می شود و چنین بنظر میرسد که گویا سود از کل سرمایه مشتق شده است در حالی که سود فقط از بخش متغیر سرمایه ناشی می گردد. به همین علت است که سود را شکل تغییر یافته ارزش اضافی می گویند.

اینکه آیا یک مؤسسه تولیدی برای سرمایه دار سودآوری با صرفه است بستگی به نرخ سود دارد. نرخ سود عبارت است از نسبت ارزش اضافی به مجموع سرمایه $\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه به سرمایه متغیر}} = \text{نرخ سود}$

اگر فرض کنیم از مجموع ۱۰۰۰۰۰۰ تومان سرمایه گذاری شده ۷۰۰۰۰۰۰ تومان سرمایه ثابت ۳۰۰۰۰۰۰ تومان سرمایه متغیر و با نرخ صد در صد ارزش اضافی میزان ارزش اضافی نیز ۳۰۰۰۰۰۰ تومان باشد، در این صورت نرخ سود $= 100 \times \frac{3000000}{7000000 + 3000000}$ یعنی ۳۰ درصد. در اینجا می بینیم در حالی که نرخ ارزش اضافی ۱۰۰ درصد است نرخ سود ۳۰ درصد می باشد چون مجموع سرمایه به بزرگتر از سرمایه متغیر است. پس نرخ سود کوچکتر از نرخ ارزش اضافی است. هر آنچه نرخ ارزش اضافی بزرگتر باشد، نرخ سود نیز بیشتر خواهد بود میزان سودآوری یک مؤسسه برای سرمایه دار وابسته به نرخ سود است. نرخ سود به ترکیب ارگانیک سرمایه و عواملی چون میزان و شدت استثمار و تحول سرمایه وابسته است. اکنون باید بین مسئله بپردازیم که در جامعه سرمایه داری چگونه نرخ متوسط سود شکل می گیرد. اکتفا در سرمایه داری از تعداد زیادی کارخانه ها و مؤسسات تشکیل شده است اما این مؤسسات که مثلا کالای واحدی تولید می کنند در شرایط واحدی کار نمی کنند و وضعیت آنها از نظر تجهیزات فنی و سازمان تولید با هم متفاوت است حجم سرمایه ها متفاوت است و ترکیب ارگانیک سرمایه در آنها که عبارت از نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر - سرمایه ثابت $\frac{\text{سرمایه ثابت}}{\text{سرمایه متغیر}}$ با هم فرق دارد. در نتیجه ارزش انفرادی که بوسیله مؤسسات مختلف آن رشته تولیدی تهیه می شود یکی نیست. اما رقابت باعث می شود که در یک رشته صنعتی قیمت کالاها نه از طریق هزینه کاری که در تولید هر یک صرف از آنها بلکه از طریق ارزش اجتماعی این کالا تعیین گردد. چون قیمت کالاها ارزش اجتماعی یا ارزش بازاری آنها تعیین می شود مؤسساتی که در آنها سطح تکنولوژی و بازدهی کار بالاتر است یک سود اضافی یا مافوق سود بدست می آورند اما این وضع نمی تواند دوام بیاورد. رقابت سرمایه داران

دیگر را برمی انگیزد که در جهت کسب سود بیشتر تکنولوژی و بازدهی کار را در مؤسسه خود ارتقاء دهند و نتیجتاً پرازمدتی آن مافوق سود از میان می‌رود. در جامعه سرمایه‌داری علاوه بر رقابت در داخل یک رشته صنعت رقابت بین رشته‌های مختلف نیز وجود دارد و این رقابت موجب می‌شود که نرخ سود در رشته‌های مختلف صنعت نیز برابر شود و جریان یافتن سرمایه از یک رشته به رشته دیگر موجب پیدایش نرخ متوسط سود و هم سطح شدن نرخهای متفاوت گردد. برای روشن شدن مسئله فرض کنیم در کل جامعه سه بخش تولید کالا وجود دارد که سرمایه آنها از نظر حجم برابر باشد اما ترکیب ارگانیک سرمایه در آنها متفاوت باشد و نیز فرض کنیم نرخ ارزش اضافی مدد در صد باشد.

بخش	سرمایه ثابت	سرمایه متغییر	ارزش اضافی تولید شده	ارزش کالاهای 'نرخ	سود
بخش ۱	۷۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۱۳۰۰۰۰۰	۳۰ درصد
بخش ۲	۸۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۲۰ درصد
بخش ۳	۹۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰	۱۱۰۰۰۰۰	۱۰ درصد

در چنین وضعیتی سرمایه‌داران بخش ۱ که ترکیب ارگانیک سرمایه در آنجا نازلتر است ۳۰۰۰۰۰۰ میلیون تومان، سرمایه‌داران بخش ۲، ۲۰۰۰۰۰۰ میلیون تومان و سرمایه‌داران بخش ۳ که ترکیب ارگانیک سرمایه در آنجا عالی‌تر است ۱۰۰۰۰۰۰ میلیون تومان سود می‌برند. در حالیکه در هر سه بخش حجم سرمایه برابر است. بنا بر این در حالیکه بخش اول برای سرمایه‌داران کاملاً با صرفه است و نرخ سود ۳۰ درصد است برای سرمایه‌داران بخش سوم صرفه چندانی ندارد و نرخ سود ۱۰ درصد است. این امر باعث می‌شود که سرمایه‌های بخش سوم بسوی بخش اول که سودآورتر است سرازیر شوند. رقابت سبب کاهش قیمت‌ها و تنزل نرخ سود در این بخش و افزایش قیمت‌ها و ترفی نرخ سود در بخش سوم می‌گردد و این مبارزه

رقابت آمیز سبب می‌گردد که سود در هر سه بخش تقریباً برابر شود و نرخ متوسط سود در تمام رشته‌ها برقرار گردد. این نرخ متوسط سود در مثال ما $\frac{600000}{2000000} \times 100 = 30\%$ درصد خواهد بود. با شکل‌گیری نرخ سود متوسط سرمایه‌داران یکی از رشته‌های تولیدی از ارزش اضافی را که کارگران در آن رشته تولید ایجاد کرده‌اند از دست می‌دهد و در عوض سرمایه‌داران رشته دیگر آنرا بدست می‌آورند. از اینرو وظیفه کارگر بوسیله طبقه سرمایه‌دار است شمار می‌شود. هنگامیکه نرخ متوسط سود شکل می‌گیرد کالاها دیگر نه با ارزش خود یعنی از مجموع سرمایه ثابت و سرمایه متغیر و ارزش اضافی بلکه به قیمتی بفروش خواهند رفت که شامل قیمت تمام شده و سود متوسط است یعنی شامل سرمایه ثابت و سرمایه متغیر و سود متوسط. اینرا قیمت تولید می‌گویند. در مثال فوق الذکر در بخش اول که ترکیب ارگانیک سرمایه پائین است قیمت تولید کمتر از ارزش و سود کمتر از ارزش اضافی ایجاد می‌شود. در بخش دوم که ترکیب ارگانیک سرمایه متوسط است قیمت تولید با ارزش و سود با ارزش اضافی مطابقت می‌نماید. در بخش سوم که ترکیب ارگانیک سرمایه بالاست قیمت تولید بیشتر از ارزش و سود بالاتر از ارزش اضافی تولید شده است. این مقدار زیاد قیمت تولید بر ارزش بوسیله کارگران بخش ۱ تولید می‌شود که ترکیب ارگانیک سرمایه نازل است. مثال فوق الذکر را می‌توان پس از شکل‌گیری نرخ متوسط سود بدین طریق مکمل کرد.

بخش	سرمایه ثابت	سرمایه متغیر	ارزش اضافی	ارزش کالاهای تولید شده	قیمت تولید	نرخ متوسط سود
بخش ۱	۷۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۲۰
بخش ۲	۸۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۲۰
بخش ۳	۹۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰	۱۰۰۰۰۰	۱۱۰۰۰۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۲۰

۲۲۰۰۰۰۰ ۶۰۰۰۰۰ ۶۰۰۰۰۰ ۲۶۰۰۰۰۰ ۲۶۰۰۰۰۰ ۲۰ درصد

بنابراین می‌بینیم که در جامعه سرمایه‌داری هر چند کالاها نه به ارزش خود بلکه به قیمت تولیدشان بفروش می‌رسند معیاد در مقیاس جامعه مجموع قیمت تولیدها ارزش کالاهای تولید شده و مقدار سود با مقدار ارزش اضافی مساوی است. این خود بیانگر این واقعیت است که قانون ارزش از عمل بازنایستاده و از طریق قیمت‌های تولید عمل می‌کند. تمام واقعیت‌هایی که در مورد شکل‌گیری نرخ متوسط سود گفته شده بیانگر این امر است که کارگران نه تنها توسط سرمایه‌دارانی که آنها را استخدام کرده‌اند بلکه توسط کل طبقه سرمایه‌دار استثمار می‌شوند. پس اگر سرمایه‌دار استثمار می‌شوند، پس اگر سرمایه‌داران جبهه واحدی را در مقابل طبقه کارگر تشکیل داده‌اند. کارگران نیز باید بمثابه یک طبقه در مقابل کل طبقه سرمایه‌دار قرار گیرند. مبارزه کارگران علیه سرمایه‌دار منفرد نمی‌تواند نتیجه مطلوب را بیاورد. تنها مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه‌دار و مبارزه در راه برانداختن نظام سرمایه‌داری است که طبقه کارگر را قادر می‌سازد و استثمار و نظام طبقاتی را از میان بردارد.

گفتیم که رقابت برای کسب حداکثر سود منجر به اصلاح و ترقی تکنیک و بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه می‌گردد. ارتقاء ترکیب ارگانیک سرمایه به تنزل نرخ سود متوسط می‌انجامد. البته این بدان معنا نیست که مقدار سود نیز کاهش یابد. در مثالی که داشتیم دیدیم که هر چه ترکیب ارگانیک سرمایه عالی‌تر باشد نرخ سود پائین‌تر است. اما در جامعه سرمایه‌داری عواملی وجود دارد که با تنزل نرخ سود مقابله می‌کنند یعنی در جهت مخالف آن عمل می‌کنند. در این مورد می‌توان به افزایش درجه استثمار طبقه کارگر از طریق رشد نیروهای مولده، کاهش دستمزد کارگران، رشد تکنیک که منجر به بیکاری و کاهش دستمزدها می‌گردد، کاهش ارزش وسائل تولید در اثر رشد نیروهای مولده، صرفه‌جویی در کاربرد سرمایه ثابت، کاهش هزینه‌های مربوط به بهداشت و معیشت کارگران (مبادلات خارجی) برابر

با کشورهای تحت سلطه و وابسته اشاره کرد که تنها عوامل تخفیف دهنده و تبدیل کننده محسوب می گردند و قادر به جلوگیری از تنزل نرخ سود نیستند، باین جهت است که بآن خلعت یک گرایش را می دهند این را گرایش نرخ سود به کاهش می نامند. قانون گرایش نرخ سود به تنزل باعث می شود که سرمایه داران کارگران را با زهم بیشتر استثمار کنند. این امر تضاد طبقاتی جامعه سرمایه داری را تشدید می کند. سرمایه داران همچنین برای کسب سود بیشتر و مقابله با قانون گرایش نرخ سود به کاهش سرمایه خود را به کشورهای تحت سلطه و وابسته صادر می کنند و آنها را چپاول و غارت می نمایند. این امر نیز تضاد کشورهای سرمایه داری و عقب مانده را تشدید می کند. این قانون همچنین تضادهای درونی سرمایه داران را تشدید می کند. قانون گرایش نرخ سود به تنزل با تشدید تضادهای سرمایه داری محدودیت این نظام و ماهیت گذرای آنرا نشان می دهد. پس از این مباحث اکنون لازمست که به چگونگی توزیع ارزش اضافی بین دیگر گروههای استثمارگر بپردازیم. ارزش اضافی را که کارگران در روند تولید ایجاد می کنند در حله اول توسط سرمایه دار صنعتی تصاحب می شود. از طریق اوست که گروههای استثمارگر دیگر نظیر بازرگان سود بازرگانی، بانکدار بهره وام و زمیندار بهره مالکانه به چنگ می آورند.

سرمایه تجاری و سود بازرگانی -

سرمایه تجاری و همچنین سرمایه ربائی که از حیث تاریخی بر سرمایه صنعتی تقدم داشتند و نقش مهمی در روند انباشت نخستین سرمایه داری ایفا نمودند، در شیوه تولید سرمایه داری نقش مستقل خود را از دست می دهند و در خدمت سرمایه صنعتی قرار می گیرند. از اینرو از حیث ماهیت با اشکال ماقبل سرمایه داری خود متفاوت اند. ماقبلادیدیم که سرمایه صنعتی در گردش خود سه مرحله را طی می کند و سه شکل بخود می گیرد. شکل پولی، شکل مولد و شکل کالائی. این اشکال عملکرد سرمایه صنعتی در مرحله

معینی از تکامل شان استقلال می‌یابند و سرمایه تجاری و استقراضی از سرمایه صنعتی متمایز می‌گردند. سرمایه دار صنعتی کالائی را که تولید کرده است باید بفروشد تا بتواند به تحدید تولید بپردازد. اگر قرار باشد که او خود کالایش را بفروشد در این صورت مجبور بود بخشی از سرمایه خود را برای تأسیسات تجاری، استخدام فروشنده و غیره بکار اندازد. اما او این وظیفه فروش را به بازرگان یعنی دارنده سرمایه تجاری که سرمایه اش در عرصه گردش کالا بحریان افتاده است واگذار می‌کند و در عوض بخشی از ارزش اضافی را به بازرگان واگذار می‌نماید. وظیفه سرمایه دار تجاری نیز تبدیل کالا سرمایه به سرمایه پولی است. بدین طریق سرمایه تجاری بخشی از سود را دریافت می‌کند و این سود را سود بازرگانی می‌گویند.

اینک سرمایه دار صنعتی کالا را به قیمتی نا اتر از قیمت تولید به بازرگان می‌فروشد و بازرگان آن را به قیمت تولید بفروش میرساند. مابداً تفاوت سود متوسط بازرگان است. اگر سود بازرگانی کمتر از سود متوسط باشد، در اینصورت نیز بازرگان سرمایه خود را به صنعت منتقل می‌کند تا سود بیشتری بحیب بزند. نتیجتاً رقابت در جامعه سرمایه داری حکم می‌کند که بازرگان و سرمایه دار صنعتی هر دو سود متوسط دریافت دارند. اینک روشن می‌شود که سود بازرگانی بخشی از ارزش اضافی است که سرمایه دار صنعتی درازاء فروش کالاها پیش به بازرگان تسلیم می‌کند. در اینجا باید متذکر شد که برای فروش کالاها هزینه‌ها و مخارجی لازم است که بنام هزینه‌های گردش معروف است. دونوع هزینه گردش سرمایه - داری وجود دارد یکی هزینه‌های خالص گردش است که مستقیماً به روند خرید و فروش کالا بستگی دارند. این هزینه‌ها در برگیرنده مخارجی است که برای تبدیل کالا به پول و پول به کالا لازم است. این هزینه‌ها همچنین شامل هزینه کارمندان تجاری، آگهی‌های تبلیغاتی نیز می‌باشند. هزینه - های خالص همچگونه ارزشی بکالاها نمی‌افزایند و این هزینه‌ها از محل

ارزش اضافی که سرمایه دار صنعتی بدست آورده است تا مین میگردند. اما هزینه‌هایی که ناشی از بسط و توسعه روند تولید و گسترش آن به حوزه گردش است همچون هزینه‌های انبارداری، حمل و نقل، بسته‌بندی و غیره هزینه‌هایی هستند که ارزش تازه‌ای بارزش موجود می‌افزایند و هزینه‌های آنها هیچگونه تفاوتی با هزینه‌های تولید ندارد.

سرمایه استقراضی و بهره پول -

گفتم که اشکال عملکرد سرمایه صنعتی در مرحله معینی از تکامل - شان استقلال می‌یابند و مجزا می‌شوند. این فقط سرمایه تجاری نیست که طی گردش سرمایه مجزا و مستقل می‌گردد بلکه سرمایه پولی نیز هنگامی که بشکل سرمایه استقراضی درآمد مجزا و مستقل می‌گردد. در نظام سرمایه - داری موارد متعددی پیش می‌آید که سرمایه دار پول اضافی در اختیار دارد که قادر به استفاده فوری از آن نیست و یا بالعکس واقعی که سرمایه دار به منظور ادامه فعالیت تولیدی نیاز به پول دارد اما ذخیره پولی ندارد. سرمایه دار که همیشه در فکراین مسئله است که بخشهای مختلف سرمایه اش سود آور باشند پول آزادش را قرض میدهد. وقتی که سرمایه دار بتواند پول قرض کند، دیگر اجباری ندارد که مقادیر زیادی پول نگهداری کند او می‌تواند با وام گرفتن تولید را توسعه دهد و ارزش اضافی بیشتری بدست آورد. صاحب صنعت بخشی از ارزش اضافی را در ازای سرمایه نقدی که وام دهند در اختیار او گذاشته بوی می‌پردازد. این بخش ارزش اضافی را بهره می‌نامند. پس سرمایه استقراضی سرمایه ایست که بهره بآن تعلق می‌گیرد و بهره نیز شکل دیگری از ارزش اضافی است. اینکه سود متوسط سرمایه دار صنعتی یا بازرگان به چه نسبتی به سود مؤسسه تولیدی و بهره پول تقسیم می‌گردد وابسته به موازنه عرضه و تقاضای سرمایه استقراضی است. هرچه تقاضای سرمایه پولی بیشتر باشد، نرخ بهره نیز بالاتر است و بالعکس.

نرخ بهره عبارت است از نسبت کل مقدار بهره به مقدار سرمایه‌ای که وام داده شده است. بطور معمول نرخ بهره پائین تر از نرخ سود متوسط است. چون بهره بخشی از سود است. با تکامل سرمایه‌داری نرخ بهره گرایش نزولی دارد علت آن اولاً گرایش تنزل نرخ سود است. ثانياً پائین علت است که با تکامل سرمایه‌داری حجم سرمایه اسفراشی سریعتر از تقاضا برای آن رشد کند.

بهره مالکانه یا رانت ارضی

درنظام سرمایه‌داری زمینهای وسیعی در دست زمینداران بزرگ متمرکز است. زمینداران حقوق مالکیت خود بر زمین برای باج گرفتن از جا معه استفاده می‌کنند و با استفاده از انحصاری که بر زمین دارد، زمین را به سرمایه‌دار اجاره می‌دهد، تا او کارگر کثا ورز را برای زمین به کار وادارد و ارزش اضافی بدست آورد. این ارزش اضافه دو بخش تقسیم می‌گردد بخشی از آن که برابر با سود متوسط مقدار سرمایه‌گذاری شده است، سود سرمایه‌دار را تشکیل می‌دهد و بخش دیگر که اضافه بر سود متوسط است به مالک زمین واگذار می‌گردد. این بخش را بهره مالکانه یا رانت ارضی می‌نامند. درنظام سرمایه‌داری دو نوع رانت ارضی وجود دارد. رانت تفضیلی یا دیفرانسیل و رانت مطلق. محدود بودن مساحت زمین و تملک خصوصی آن از سوی صاحبان جداگانه سبب می‌گردد که در کثا ورزی قیمت تولید محصولات نه بر مبنای هزینه تولید در اراضی متوسط بلکه بر مبنای هزینه تولید در بدترین اراضی تعیین شود. مستأجرانی که زمینهای مرغوب را در اختیار دارند نسبت به کسانی که زمینهای نامرغوب را در اختیار دارند، در وضعیت بهتری قرار می‌گیرند. این امر موجب پیدا شدن تفاوت در درآمدها می‌شود. تفاوت میان قیمت تولید در بدترین و بهترین بن اراضی بهره تفضیلی یا دیفرانسیل را تشکیل می‌دهد. بهره تفضیلی سود مازادی است اضافه بنمود متوسط که از مزارعی بدست می‌آید که تحت شرایط مساعدتری نسبت به مزارع دیگر کار می‌کنند. به عامل کسب رانت تفضیلی را ممکن می‌مازد.

- ۱- تفاوتی که در حاصلخیزی قطعات مختلف زمین وجود دارد.
- ۲- تفاوت محل قرار گرفتن قطعات زمین نسبت به بازار، دوری و نزدیکی به رودخانه، بنا در، جاده‌ها، محل فروش و غیره.
- ۳- تفاوت بازده تولیدی که ناشی از سرمایه اضافی سرمایه‌گذاری شده است. موارد ۱ و ۲ بنام رانت تفضیلی نوع I و مورد ۳ بنام رانت تفضیلی نوع II مصطلح است.

برای روشن شدن رانت تفضیلی نوع یک فرض کنیم سه قطعه زمین وجود دارد که مساحت آنها یکی است اما حاصل خیزی در آنها متفاوت است. فرض کنیم سرمایه‌داران در هر یک از قطعات زمین ۱۰۰۰۰۰ ریال سرمایه گذاری می‌کنند، و نرخ متوسط سود ۲۰ درصد است. اما از آنجا که حاصلخیزی این سه قطعه زمین متفاوت است در اولی ۴ خروار گندم، در دومی ۵ خروار و در سومی ۶ خروار گندم بدست می‌آید. در این صورت قیمت تمام شده محصول در هر قطعه زمین ۱۲۰۰۰۰ ریال خواهد بود. قیمت تولید انفرادی هر واحد محصول در هر یک از قطعات زمین متفاوت است. در قطعه زمین اول یک خروار گندم ۳۰۰۰۰ ریال در قطعه زمین دوم ۲۴۰۰۰ ریال و در قطعه زمین سوم ۲۰۰۰۰ ریال است.

لیکن در بازار قیمت محصول در سطح کم حاصل‌ترین زمین یعنی هر خروار ۲۰۰۰۰ ریال تثبیت خواهد شد. چرا که اگر جز این می‌بود و مثلاً قیمت در سطح ۲۴۰۰۰ ریال یعنی زمین متوسط تثبیت می‌شد، مستأجر زمین اول مخارجی که صرف کرده بود بدست نمی‌آورد. بناگزیب از سرمایه‌گذاری بر روی قطعه زمین اول خودداری می‌کرد و چون زمین مرغوب هم محدود است این امر موجب کاهش محصول گندم می‌گردید. نتیجتاً قیمت‌ها افزایش می‌یافت تا اینکه به هر خروار ۳۰۰۰۰ ریال افزایش می‌یافت و بدین طریق دوباره برای مستأجر اول صرف می‌کنند که سرمایه‌گذاری کند.

بنابراین آن چه گفته شد سرمایه‌دار قطعه زمین اول محصول گندم

راه ۲۰۰۰۰ ریال، قطعه زمین دوم ۱۵۰۰۰۰ ریال و قطعه زمین سوم به ۱۸۰۰۰۰ ریال بفروش میرسانند. در اینجا سرمایه‌داری که بر روی قطعه زمین اول سرمایه‌گذاری کرده است مبلغی بدست آورده است که معادلست با قیمت مخارج یعنی ۱۰۰۰۰۰ ریال و سود متوسط که ۲۰۰۰۰ ریال است. مستأجر قطعه زمین دوم علاوه بر سود متوسط ۳۰۰۰۰ و مستأجر قطعه زمین سوم علاوه بر سود متوسط ۵۰۰۰۰ ریال بدست آورده‌اند. که این بخش سود مافوق را رانت تفضیلی می‌نامند. پس رانت تفضیلی یا دیفرانسیل مبلغی است که علاوه بر سود متوسط بدست می‌آید. رانت تفضیلی همچنین از موقعیت و محل گرفتن مزارع، فاصله از شهرها، راه‌ها بدست می‌آید. رانت تفضیلی همچنین در موقعی که سرمایه‌داری در زمین سرمایه‌گذاری شده باشد، و از کود، بذراصلاح شده و ماشین آلات و غیراستفاده گردد نیز حاصل می‌گردد. سود اضافی ناشی از کشت و کار علمی و سرمایه‌گذاری که بیش از وسعت زمین در آن اثر داشته باشد به رانت تفضیلی نوع دوم لا معروف است.

مالک زمین علاوه بر رانت تفضیلی رانت مطلق نیز دریافت می‌کند. رانت مطلق از آنحمارتملک خصوصی زمین ناشی می‌گردد. در نظام سرمایه‌داری زمین تحت مالکیت خصوصی مالکین قرار دارد. بنابراین برای کشت زمین سرمایه‌دار با پذیرضایت مالک را جلب کند، یعنی باید به زمیندار باج داد تا او اجازه دهد زمین کشت شود. اینکه زمین در تملک مالکین خصوصی است باعث می‌شود که سرمایه نتواند همانند صنعت آزادانه حریان یا بدو از صنعت به کشاورزی برود. باین علت ترکیب ارگانیک سرمایه در کشاورزی پایین‌تر از صنعت است. نتیجتاً نرخ سود بالاتر و صاحب زمین که انحصاردار است قیمت را در سطح بالاتر از متوسط سود نگاه می‌دارد. زمیندار ارزش اضافی فوق العاده‌ای را که در کشاورزی بدست می‌آید از سرمایه‌داری که در کشاورزی سرمایه‌گذاری می‌کند دریافت می‌دارد بنابراین رانت مطلق ما زاد ارزش محصول کشاورزی نسبت به

قیمت اجتماعی تولید می‌باشد.

مالکیت خصوصی بر زمین باعث عقب ماندن کشاورزی از صنعت مانع رشد نیروهای مولد است. حتی در نظام سرمایه‌داری نیز مانع از جریان یافتن آزاد سرمایه از صنعت به کشاورزیست. تا زمانی که سرمایه داری وجود دارد، نمی‌توان رانت تفضیلی را از میان برد اما رانت مطلق را می‌توان از میان برد. و این امر از راه ملی‌کردن زمین و واگذاری مالکیت آن به دولت ممکن است. چنانکه مارکس می‌گوید بورژوازی رادیکال مکرر پیشنهاد ملی کردن زمین را مطرح کرده‌اند. این بود مختصری در باره بهره مالکانه یا رانت ارضی.

در نظام سرمایه‌داری با پیشرفت سرمایه‌داری در کشاورزی مدام مالکیت ارضی در دست بورژوازی متمرکز می‌شود و دهقانان کوچک به سلب مالکیت و خانه‌خوابی سوق داده می‌شوند. دهقانان مدام زیر فشار بورژوازی روستا و فشارهای مالی دولتی قرار می‌گیرند. در این نظام روستاها از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از شهرها عقب می‌مانند و تضاد شهر و روستا مدام عمیق‌تر می‌گردد. شرایط مشقت بار زندگی دهقانان آنها را در برابر نظام موجود قرار می‌دهد. این امر خالوده اقتصادی اتحاد کارگران و دهقانان برای سرنگونی نظام سرمایه داری است.

فصل پنجم :

بازتولید سرمایه اجتماعی و بحرانهای اقتصادی

روند بازتولید در سرمایه‌داران مستلزم این است که سرمایه بتواند پیوسته حرکت دورانی خود را ادامه دهد یعنی از شکل پولی به شکل مولد، از شکل مولد به شکل کالائی و از شکل کالائی به شکل پولی تبدیل شود. این امر تنها شامل سرمایه‌های منفرد نمی‌گردد بلکه دربرگیرنده کل سرمایه‌ها... نسبت که در سرمایه وجود دارد. این امر بدان جهت است که تولید اجتماعی بین مؤسسات منفردی تقسیم شده که هر یک در مالکیت خصوصی سرمایه‌دار قرار دارد، اما تنها در ارتباط و پیوند با مؤسسات دیگر است که بتواند یک واحد تولیدی مستقل عمل می‌کنند. مجموعه تمام سرمایه‌های منفرد که با یکدیگر ارتباط متقابل داشته و وابسته به یکدیگرند، سرمایه اجتماعی نامیده می‌شود. به منظور بررسی چگونگی بازتولید سرمایه اجتماعی ابتدا لازمست ترکیب تولید اجتماعی ناویژه مورد بررسی قرارگیرد.

مجموع کل ثروت مادی که طی مدت زمان یعنی مثلا یکسال در جامعه تولید شده باشد کل محصول اجتماعی یا تولید اجتماعی ناویژه نامیده می‌شود. تولید اجتماعی ناویژه از لحاظ ارزش به سرمایه ثابت متغیر و اضافه ارزش تقسیم می‌شود $C + V + S$. و از نظر شکل مادی آن به وسائل تولید و کالاهای مصرفی تقسیم می‌گردد. مجموع تولید اجتماعی به تبع شکل مادی مذکور به دو بخش بزرگ ۱- بخش I یا بخش تولیدکننده وسائل تولید ۲- بخش II یعنی بخش تولید وسائل مصرفی تقسیم می‌گردد. بازتولید سرمایه اجتماعی مستلزم این است که کل سرمایه اجتماعی دائما گردش خود را بطور کامل انجام دهد. این امر در حالی ممکن است که کلیه سرمایه‌داران بتوانند محصولات خود را بفروش برسانند.

شرایط لازم برای تحقق در بازتولید ساده سرمایه داری -

در بازتولید ساده روند تولید همه ساله به همان مقیاس سال قبل تکرار می‌گردد و تنها می‌ارزش اضافی بدست آمده برای رفع نیازهای شخصی سرمایه دار صرف می‌شود. حال همین‌گونه فروش تولید اجتماعی ناویژه یا امر تحقق در حالت بازتولید ساده سرمایه داری صورت می‌گیرد.

فرض کنیم که طی یکسال تولید اجتماعی ناویژه با جزاء زیر تقسیم شده است.

S ارزش اضافی سرمایه متغیر V سرمایه ثابت C

بخش I = 12000 = 2000 + 2000 + 8000 میلیون

بخش II = 6000 = 1000 + 1000 + 4000

برای اینکه تولید صورت گیرد ضروریست که اولاً در بخش I که تولیدکننده وسائل تولید است، کالاهای تولید شده بفروش برسد یعنی تحقق یابد. اما این امر چگونه صورت می‌گیرد؟ بخشی از محصول بخش I که بالغ بر C 8000 میلیون می‌گردد باید به مؤسسات تولیدی همین بخش فروخته شود. تا جایگزین سرمایه ثابت مصرف شده گردد. بقیه محصول که معادل 4000 میلیون است بصورت وسائل تولید برای جایگزین شدن سرمایه ثابت بخش II با این بخش فروخته می‌شود و در آن بهمان مقدار کالاهای مصرفی که مورد نیاز کارگران و سرمایه داران بخش I است خریداری می‌شود. در بخش II 4000 میلیون با وسائل تولید بخش I مبادله می‌گردد و باقی مانده محصولات این بخش معادل 2000 میلیون به کارگران و سرمایه داران همین بخش فروخته می‌شود. بدین طریق کلیه تولید اجتماعی تحقق می‌یابد. در بازتولید ساده سرمایه داری شرط تعادل این است که سرمایه متغیر با اضافه ارزش اضافی بخش I با سرمایه ثابت بخش II برابر باشد.

$$2000 + 2000 = 4000$$

شرط لازم برای تحقق در بازتولید گسترده سرمایه داری -

انباشت سرمایه بیش شرط بازتولید گسترده است. به منظور گسترش تولید باید کارگاههای موجود را گسترش داد و یا کارگاههای جدیدی ایجاد نمود.

در هر دو حال نیاز به وسایل تولید جدید است و از آنجا که بخش I تولیدکننده وسایل تولید است بنا بر این آن بخش از محصولات بخش I که معرف ارزش تازه تولید شده است یعنی $(V + S)$ باید بیش از سرمایه ثابت بخش II باشد.

بخش I (تولیدکننده وسایل تولید) $12000 = 2000S + 2000V + 8000C$

بخش II (تولیدکننده وسایل مصرفی) $6000 = 1500S + 1500V + 2000C$

با توجه با اینکه باز تولید گسترش یافته سرمایه داری مستلزم انباشت سرمایه است در باز تولید گسترده ارزش اضافی هر بخش بدو جزء تقسیم می شود. یک قسمت آن مصرف می شود و بخش دیگر انباشت می گردد. آنچه انباشت می گردد برای تهیه وسایل تولید اضافی و نیروی کار بین سرمایه ثابت و متغیر تقسیم می گردد. فرض کنیم سرمایه داران بخش I از تولید کل آن بخش که معادل ۱۲۰۰۰ میلیون است ۸۸۰۰ میلیون در داخل همان بخش بفروش برسانند و باقیمانده را که ۳۲۰۰ میلیون است در ازا، فرآورده های بخش II مبادله نمایند. اما برای اینکه سرمایه داران بخش II قادر به خرید وسایل تولید بالغ بر ۳۲۰۰ میلیون باشند باید سرمایه ثابت خود را از محل ارزش اضافی معادل ۱۲۰۰ افزایش دهند. لازمه این امر همچنین این است که سرمایه متغیر آنها نیز معادل ۱۰۰ میلیون افزایش یابد چون قبلا نسبت سرمایه ثابت به متغیر به نسبت او بود. نتیجتاً ارزشی که در بخش II در سال بعد بکار خواهد رفت $4800 = 1600V + 3200C$ خواهد بود.

شرط لازم تحقق در باز تولید گسترش یافته یا امر تعادل در این است که ارزش سرمایه متغیر (۲۰۰۰) با اضافه قسمتی از ارزش اضافی انباشت شده که به سرمایه متغیر بخش یکم افزوده شده است (۲۰۰) با اضافه قسمتی از اضافه ارزش که به مصارف خصوصی سرمایه داران اختصاص یافته است (۱۰۰۰) باید با ارزش سرمایه ثابت بخش دوم (۳۰۰۰) با اضافه قسمت انباشت شده اضافه ارزش که به سرمایه ثابت این بخش افزوده شده است (۲۰۰)

سرابر باشد.

$$2000 + 2000 + 1000 = 3000 + 200$$

در سال دوم سبکل جدید تولید با سرمایه بیشتری آغاز بکار خواهد کرد و تولید اجتماعی ناویژه به اجزاء زیر تقسیم می‌گردد

$$\text{بخش I} \quad 12200 = 12005 + 22007 + 8800C$$

$$\text{بخش II} \quad 6400 = 16005 + 16007 + 2200C$$

نتیجه می‌گیریم که در باز تولید گسترش یافته مجموع سرمایه متغیر و ارزش اضافی بخش یکم باید سریعتر از سرمایه ثابت بخش دوم رشد کند و سرمایه ثابت بخش I بمراتب سریعتر از سرمایه ثابت بخش II نمود داشته باشد. خلاصه کلام اینکه تولید و وسائل تولید سریعتر از تولید کالاهای مصرفی رشد کند.

اما حالت تعادلی که در بالا بان اشاره کردیم، پایدار نیست. در نظام سرمایه‌داری رقابت و هرج و مرج تولید باعث برهم خوردن این تعادل می‌گردد. روابط و تناسب بخش‌ها برهم می‌خورد و از طریق اختلالات بسیار و مداوم است که روابط و تناسب نسبی دوباره برقرار می‌گردد.

درآمد ملی -

گفتم که منظور از تولید اجتماعی ناویژه مجموع ثروت مادی تولید شده در جامعه طی یکسال است. از این تولید اجتماعی بخشی جایگزین سرمایه ثابت مصرف شده می‌گردد. بخش دیگر که باقیمانده است (سرمایه متغیر و ارزش اضافی) ارزش نوینی است که طی سال بوجود آمده و این بخش از تولید اجتماعی ناویژه با کل محصول اجتماعی درآمد ملی جامعه را تشکیل میدهد.

در جامعه سرمایه‌داری که مالکیت خصوصی بر وسائل تولید حاکم است درآمد ملی بر مبنای طبقاتی و در جهت مصالح و منافع استثمارگران توزیع می‌گردد. در بحث مربوط به توزیع درآمد ملی باید بین توزیع اولیه و ثانویه قائل به تفکیک شد. در نظام سرمایه‌داری درآمد ملی

ایجاد شده توسط کارگران ابتدا بدست سرمایه داران صنعتی می افتد. توزیع
 نخستین درآمد ملی عبارت است از توزیع آن بین سرمایه داران و کارگران
 سرمایه دار صنعتی کالاها را تولید کرده را در بازار می فروشد. بخشی معادل
 سرمایه متغیر کارگران پرداخت می شود و بخش دیگر که همانا ارزش اضافی
 است در دست سرمایه دار صنعتی باقی می ماند که به شکل سود بین صاحبان
 صنایع، بانکداران و مالکین بزرگ توزیع می گردد. پس از آنکه درآمد ملی
 بین طبقات اصلی جامعه توزیع گردید یک توزیع مجدد نیز صورت می گیرد.
 قسمتی از درآمد زحمتکشان از طریق بودجه دولتی توزیع مجدد می گردد.
 قبلاً از طریق اخذ مالیات که صرف ارتش، دادگاهها، پلیس و غیره می شود
 که معنای این امر کاهش دستمزد و درآمد آنهاست همچنین بخشی از درآمد
 ملی از طریق هزینه های امور اجتماعی به رشته های غیر مولد (مؤسسات
 بهداشتی، خدمات عمومی، تأثیر سینما و غیره) اختصاص می یابد که در آنها
 هیچگونه درآمد ملی ایجاد نمی شود. با این وجود سرمایه داران از طریق
 این رشته ها بخشی از درآمد ملی ایجاد شده در رشته های مولد را بخود
 اختصاص می دهند و سود می برند. نتیجتاً با توزیع ثانویه درآمد ملی با زحم
 سهم کارگران و زحمتکشان از درآمد ملی کمتر می شود و سهم سرمایه داران
 بیشتر می گردد.

بحرانهای اقتصادی - اقتصاد سرمایه داری که بر پایه باز تولید
 گسترش یافته مبتنی است بدون گسترش سرمایه و انباشت دلیل وجودی
 خویش را از دست میدهد، اما بنا به سرشت متناقضترین نظام گسترش سرمایه
 و باز تولید گسترده نمی تواند بدون بحرانهای اقتصادی صورت گیرد. یعنی
 خود گسترش سرمایه و باز تولید گسترده موانعی را بر سر راه خود پدید
 می آورد، گردش سرمایه را متوقف و امر باز تولید را با وقفه روبرو می سازد
 و این موانع خود را به شکل بحرانهای اقتصادی منجلی می سازد. هر چند که
 امکان وقوع بحران در گردش ساده کالائی نیز وجود داشت اما در دوران
 سرمایه داری که تولید خصلتی اجتماعی می یابد دولی فرآورده های اجتماعی

میلیونها کارگر توسط سرمایه داران تصاحب می شود با مری اجتناب ناپذیر تبدیل می شود. از این رو تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تملک سرمایه داری فرآورده های تولید شده ریشه ای ترین علت و اساس بحرانهای اضافه تولید است و مشخصه و علامت یک بحران اضافه تولید وجود کالاهای غیرقابل فروش، وقفه در امر تولید و محروم شدن کارگران از وسائل معیشت است. این تضاد اساسی جامعه سرمایه داری بدو خود را در شکل تضاد میان سازمان تولید در هر مؤسسه و هر چه و مرج در سراسر جامعه منحلی می سازد. در هر مؤسسه ای فعالیت سازمان یافته صورت می گیرد ولی در سطح جامعه به علت اینکه وسائل تولید در اختیار مالکین متعدد خصوصی قرار دارد هر چه و مرج حاکم است و فعالیت سازمان یافته و برنامه ریزی شده نمی تواند وجود داشته باشد. گسترش تولید بدون برنامه عمومی صورت می گیرد و ناموزون است بنحوی که مدام تناسب بین بخشها برهم می خورد و بصورت یک قاعده عمومی در می آید. تضاد اساسی جامعه سرمایه داری سپس خود را در تضاد میان گرایش سرمایه داری به توسعه نامحدود تولید با هدف کسب حداکثر سود و محدودیتی که سرمایه داری برای قدرت خرید مصرف کنندگان بوجود می آورد تحلی می کند. و سر - انجام تضاد اساسی جامعه سرمایه داری خود را در تعارض طبقاتی بورژوازی و پرولتاریا آشکار می سازد.

در نظام سرمایه داری تولید با حرکتی سیکلی (دورانی) تکامل می یابد و بحرانها بطور ادواری بروز می کنند. دوره ای را که از آغاز یک بحران تا آغاز بحران بعدی بطول می انجامد یک سیکل می نامند که از چهار مرحله بحران، رکود، بهبود و رونق تشکیل می گردد. مرحله بحران که با اضافه تولید، تنزل قیمتها، کمبود پول نقد، ورشکستگی، افزایش بیکاری، تنزل دستمزدها مشخص می شود اولین مرحله سیکل است. سپس مرحله رکود فرا می رسد و سیر قهقراشی بحران متوقف می گردد. مشخصات اصلی این مرحله رکود در توانید، قیمت ارزان کالاها، وقفه در فعالیتهای تجاری است.

بیکاری در همان سطح قبل باقی می ماند، در این مرحله کالاهای انبار شده با منهدم می شوند و یا به قیمت های ارزان بفروش میرسند و مقدمات لازم برای گذار به مرحله بهبود و رونق فرار میرسد. بهبود آن مرحله ای از سیکل است که مؤسساتی که جان سالم بدر برده اند به نوسازی سرمایه ثابت می پردازند. آغاز به گسترش تولید می نمایند و بتدریج تولید به سطح قبل از بحران نزدیک می شود. در این مرحله فعالیت های ترقی می کند و سرمایه داران افزایش می یابد و بیکاری کم کم کاهش می یابد. هنگامی که تولید از سطح پیش از بحران فراتر رفت مرحله رونق فرار میرسد. مؤسسات جدید بنا می شوند، قیمت ها با زهم ترقی می کنند، تولید مدام گسترش می یابد بازار بورس رونق می یابد و باز مقدمه یک بحران دیگر فراهم می شود. هر بحران زمینه را برای بحران های عمیق تر فراهم می سازد. سوای بحران های اضافه تولید در صنعت بحران های کشاورزی نیز در نظام سرمایه داری پدید می آید که فشار آن مستقیماً بر دوش دهقانان خرده پاست و آنها را به فقر و ورشکستگی بیشتر سوق می دهد. بحران اقتصادی نظام سرمایه داری تضاد های این نظام را تشدید می کنند. هر بحران سقوط شیوه تولید سرمایه داری را تسریع میکند و ضرورت تحول آنرا به نظامی عالی تر یعنی نظام سوسیالیستی آشکارا نشان می دهد.

فصل ششم :

امپریالیسم به عالی‌ترین مرحله تکامل سرمایه‌داری

امپریالیسم یا سرمایه‌داری دوران انحصار با لاترین و آخرین مرحله سرمایه‌داریست. امپریالیسم در نتیجه تکامل سرمایه‌داری به وجود آمده است. سرمایه‌داری در مرحله معینی از تکامل خود یعنی در عالی‌ترین مدارج خود، تقریباً از آغاز قرن بیستم به امپریالیسم تبدیل شد. این‌چنین می‌گوید: آنچه از نظر اقتصادی در این حربان حصار اساسی دارد عبارتست از تبدیل رقابت آزاد سرمایه‌داری به انحصارهای سرمایه‌داری.^۱

در این مرحله از تکامل سرمایه‌داری تمرکز تولید و سرمایه به چنان درجه‌ای از تکامل خود می‌رسد که انحصار پیدا می‌آید و کارتلها، سندیکاها و تراست‌ها نقش قطعی در زندگی اقتصادی جا می‌گیرند. اگر خواسته باشیم تعریف حتی المقدور در کوتاه‌تری برای امپریالیسم بنماییم باید بگوئیم امپریالیسم مرحله انحصاری سرمایه‌داریست.^۲

امپریالیسم متضمن پنج علامت عمده است که آنرا از مرحله پیشین تکامل سرمایه‌داری متمایز می‌سازد.

۱- "تمرکز تولید و سرمایه که به آنچنان مرحله عالی تکامل رسیده که انحصارهایی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی بازی می‌کنند به وجود آورده است." نظام سرمایه‌داری بطور روزافزونی برتری تولید بزرگ بر کوچک را افزایش داد. رقابت میان سرمایه‌داران به پیروزی مؤسسات بزرگ بر مؤسسات کوچک اتحا می‌دود و تولید بیش از پیش در مؤسسات بزرگ تمرکز یافت. همین مسئله در مورد سرمایه‌ها پیش آمد و سرمایه‌های هر چه بزرگ‌تری در دست تعداد دقلیلی سرمایه‌دار متمرکز گردید. این پروسه تمرکز تولید و سرمایه منحوسه رشد و قدرت گرفتن مؤسسات بسیار بزرگ و غول آسا گردید. اتحادیه‌های انحصاری پدید آمد و سرمایه‌داری رقابت

آزادحای خود را به سرمایه‌داری انحصاری داد. بقول لنین انحصار آخرین کلام مرحله نوین تکامل سرمایه‌داریست.

۲- "درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیگارشی مالی بر اساس این "سرمایه مالی" در نظام سرمایه‌داری به موازات تمرکز تولید و سرمایه‌در صنایع، سرمایه‌های بانکی نیز متمرکز می‌شوند. در بانکداری نیز مانند صنعت رقابت به تمرکز انجام می‌دهد، بانکهای بزرگ مسلط شدند و تعداد قلیلی از بزرگترین بانکها نقش مسلط را بدست می‌آورند. در بانکداری نیز تمرکز به انحصار انجام می‌دهد. تمرکز در صنایع و بانکها و ایجاد انحصارات صنعتی و بانکی به درهم آمیختگی و جوش خوردن سرمایه بانکی و صنعتی منجر شد. این جوش خوردن و درهم آمیختگی سرمایه صنعتی و سرمایه بانکی، سرمایه مالی نامیده می‌شود. انحصارات صنعتی صاحب سهامی از بانکها می‌شوند و انحصارات بانکی نیز سهامدار مؤسسات صنعتی. با پیدایش سرمایه مالی تعداد بسیار قلیلی سرمایه‌دار بسیار بزرگ یعنی الیگارشی مالی مقدرات یک کشور را در دست می‌گیرند.

۳- "مدور سرمایه که از مدور کالا متمایز است اهمیتی بسیار جدی کسب می‌نماید. لنین می‌گوید: "مدور کالا صفت مشخصه سرمایه‌داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت. صفت مشخصه سرمایه‌داری نوین که در آن سیادت با انحصارهاست مدور سرمایه است "اگر مدور کالا صفت مشخصه سرمایه‌داری دوران رقابت آزاد بود. صفت مشخصه سرمایه‌داری انحصاری مدور سرمایه است. در این مرحله مدور سرمایه اهمیت عظیمی کسب می‌کند سرمایه‌های کشورهای دیگر بویژه کشورهای عقب مانده که مواد خام و نیروی کار ارزان است و نرخ سود بالا می‌گردد. این امر وسیله‌ای می‌گردد برای بانکها در آوردن ملل کوچک و ضعیف توسط یک مشت ملل ثروتمند. مدور سرمایه رقابت میان امپریالیستها و تفادها را تشدید می‌کند.

۴- اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌دارانیکه جهان را تقسیم

نموده اند دید می‌آید "مدور سرمایه منجر به پیدایش فعالیت جهانی
انحصارات بین‌المللی می‌گردد. انحصارات جهانی و توافق بین آنها بر
سرتقسیم بازار شکل می‌گیرد. از نمونه اتحادیه‌های انحصاری می‌توان
به کارتل بین‌المللی نفت اشاره کرد.

لنین می‌گوید: "کشورهای مادرکننده سرمایه جهان را به معنای مجازی
کلمه بین خود تقسیم کرده‌اند ولی سرمایه مالی بمعنای حقیقی کلمه جهان
را تقسیم نموده‌است."

۵ - "تقسیم اراضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه‌داریهاییان سرمد:
در حالیکه بزرگترین انحصارات جهان را از نظر اقتصادی تقسیم می‌کنند ،
قدرت‌های امپریالیستی برای تقسیم اراضی جهان با یکدیگر به رقابت
می‌پردازند. با ورود سرمایه‌داری به مرحله انحصار تقسیم اراضی جهان از سوی
دول بزرگ سرمایه‌داری به پایان می‌رسد و مسئله تجدید تقسیم جهان در دستور
کار قرار می‌گیرد. با آغاز جنگ جهانی اول دیگر تقسیم جهان کامل شده و زمین
آزادی برای تصرف وجود نداشت. مسئله تجدید تقسیم جهان در دستور کار
قرار گرفت. جنگ‌های جهانی اول و دوم برای تقسیم مجدد جهان در گرفت.
خلاصه کلام "امپریالیسم آن مرحله از تکامل سرمایه‌داریست که در آن انحصار-
ها و سرمایه مالی سیادت به دست آورده، مدور سرمایه اهمیت فوق‌العاده کسب
نمود و تقسیم جهان از طرف تراستهای بین‌المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام
اراضی جهان از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری به پایان رسیده‌است.
اکنون لازمست به جایگاه امپریالیسم در تاریخ نیز اشاره شود.
لنین می‌گوید امپریالیسم مرحله تاریخی ویژه‌ای از سرمایه‌داریست.
نخست اینکه امپریالیسم سرمایه‌داری انحصاریست. ثانیاً سرمایه‌داری
طفیلی و در حال فساد است و ثانیاً سرمایه‌داری محتضرات. طفیلی‌گری و
گندیدگی سرمایه‌داری از خواص ذاتی امپریالیسم است. اینکه انحصار

همه نقل قولها از کتاب امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری
است.

عمیق ترین پایه امپریالیسم است، در خود نمایان به رکود و گندیدگی را دارد. انحصار ماضی بر سر راه پیشرفت نیروهای مولد است. "تشبیهت‌های انحصاری ولو بطور موقت تا درجه معینی موجب از بین رفتن انگیزه ترقیات تکنیکی می‌گردد. انحصار ماضی می‌گردد که مصنوعاً از ترقیات تکنیکی جلوگیری شود." در مرحله انحصاری سرمایه‌داری دولتی امپریالیستی که درآمد خود را بطور عمده از کشورهای مستعمره و وابسته

بدست می‌آورند، تبدیل به دولت تنزیل خوار می‌شوند که جهان را غارت می‌کنند. سرمایه‌داران با مافوق سودهای هنگفتی که بدست می‌آورند، رهبران کارگران و فتر فوقانی آنها که همانا اشرافیت کارگری است و بلحاظ شیوه زندگی و جهان بینی کاملاً فرده بورژوا هستند می‌خورند که بمناب تکیه گاه عمده اجتماعی بورژوازی و ما ملین آن در جنبش طبقه کارگر عمل می‌کنند و بالاخره باید به تشدید میلناریسم تشدیدستمری ملی و اتخا ذسیاستهای بی‌غایت ارتجاعی از جانب دولت‌های امپریالیستی اشاره کرد. از آنچه که در باره طفیلی‌گری و گندیدگی امپریالیسم گفته شد، نتیجه می‌شود که امپریالیسم را باید "سرمایه‌داری انتقالی یا به عبارت صحیح تر سرمایه‌داری در حال احتضاد توصیف نمود."

امپریالیسم تضادهای عمده سرمایه‌داری، تضاد میان کار و سرمایه، تضاد میان امپریالیست‌ها با مستعمرات و کشورهای وابسته و تضاد میان دول امپریالیستی را بر سر تجدید تقسیم جهان به نهایت شدت، تشدید می‌کند. در این مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری که سراسر سیستم سرمایه‌داری جهانی را فرا می‌گیرد، پدید می‌آید که بمناب جزه لای تجزای دوران امپریالیستی است. لنین همچنین بر مبنای قانون تکامل ناموزون اقتصادی و اجتماعی در مرحله تکامل انحصاری سرمایه‌داری این نتیجه را گرفت که بخاطر این ناموزونی در شرایط جدید پیروزی انقلاب سوسیالیستی بدوا در چند کشور و یا حتی یک کشور جداگانه امکان پذیر است و از آنجا که تمام کشورهای بدل به حلقه‌ای از کل سیستم اقتصادی جهانی امپریالیسم شده‌اند، انقلاب در آنها بوقوع خواهد پیوست که ست‌ترین حلقه زنجیر

امپریا لیمب محسوب می‌شود و الترا می‌نویسد که حتما پذیرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری باشد.

در این بخش آثار زیر مطالعه شود.

مرحله اول - اقتصاد سیاسی - نیکمستن - اصول لنینیسم - استالین
مرحله دوم - گامپتال - کارل مارکس ، امپریا لیمب به مثابه عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری - لنین .

www.KetabFarsi.com

